

## تحلیل محتوایی داستان ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی بر اساس گفتمان روانشناختی یونگ

زهرا ایرانمنش<sup>۱</sup>، مسعود دریجانی<sup>۲</sup>

۱. استادیار ادبیات فارسی، گروه آموزش زبان و ادبیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

۲. کارشناسی ارشد آموزش زبان فارسی، گروه زبان و ادبیات، دانشگاه فرهنگیان، کرمان، ایران

\* ایمیل نویسنده مسئول: Z.iranmanesh@cfu.ac.ir

### چکیده

در این پژوهش به تحلیل روانشناختی شخصیت ماهی سیاه کوچولو بر اساس نظریه‌ی فردیت یونگ پرداخته شده است. ماهی سیاه کوچولو به عنوان شناخته شده ترین اثر ادبی برای نوجوانان بازتاب دهنده‌ی راه‌های رفته و رفتارهای یک نسل است. نسلی که جان بر سر آرمان‌های خود نهاد. ساختار داستان، مثل افسانه‌های کهن مبتنی بر سفر است. ماهی سیاه کوچولو وضع موجود را نمی‌پذیرد و از جویبار، سفر به سوی دریا را آغاز می‌کند. این اثر را می‌توان نتیجه‌گیری نویسنده هم دانست. او راه چیرگی بر شرایط ناگوار شرح داده شده در قصه‌های دیگرش را آگاهی یافتن به علل ریشه‌ای این وضعیت و حرکت کردن برای تغییر آن‌ها می‌داند. احساس فردیت در ماهی سیاه کوچولو، نه تحمیلی، بلکه خودخواسته است. در حقیقت، آنچه ماهی سیاه کوچولو را به تنهایی و وارد شدن به چرخه‌ی آگاهی می‌کشاند؛ نه طرد شدن از طرف جامعه، که عدم تحمل برکه و افراد برکه است. روش تحقیق حاضر به صورت تحلیل محتوا می‌باشد. گردآوری منابع از طریق رجوع به کتاب‌ها، مجلات علمی معتبر، نشریات و جست‌وجوی اینترنتی بوده است. در بررسی تعلیم و تربیت و با جمع‌بندی یافته‌های پژوهش می‌توان چنین نتیجه گرفت که بازتاب مضامین تعلیم و تربیت در این داستان غالباً متأثر از گفتمان چپ و گفتمان‌های ملی و مذهبی رایج و در رویارویی با گفتمان نظام سلطه (گفتمان استبداد) است.

کلیدواژگان: ماهی سیاه کوچولو، صمد بهرنگی، روانشناختی یونگ، یونگ



شیوه استناددهی: ایرانمنش، زهرا، و دریجانی، مسعود. (۱۴۰۴). تحلیل محتوایی داستان ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی بر اساس گفتمان روانشناختی یونگ. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۳)، ۱-۳۰.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۳ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۱ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۸ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ مهر ۱۴۰۴

# The Treasury of Persian Language and Literature

## Content Analysis of The Little Black Fish by Samad Behrangi Based on Jungian Psychological Discourse

Zahra Iranmanesh<sup>1\*</sup>, Masoud Darijani<sup>2</sup>

1. Assistant Professor of Persian Literature, Department of Language and Literature Education, Farhangian University, Tehran, Iran

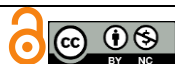
2. Master of Persian Language Teaching, Department of Language and Literature, Farhangian University, Kerman, Iran

\*Corresponding Author's Email: Z.iranmanesh@cfu.ac.ir

### Abstract

In this study, the psychological analysis of the character The Little Black Fish is conducted based on Jung's theory of individuation. The Little Black Fish, as the most well-known literary work for adolescents, reflects the experiences and behaviors of a generation—a generation that sacrificed its life for its ideals. The structure of the story, like ancient myths, is founded upon the motif of a journey. The Little Black Fish does not accept the status quo and begins a journey from the stream toward the sea. This work can also be regarded as the author's conclusion. He considers the way to overcome the adverse conditions described in his other tales to be through gaining awareness of the root causes of such circumstances and taking action to change them. The sense of individuation in The Little Black Fish is not imposed but voluntary. In fact, what drives The Little Black Fish into solitude and entry into the cycle of consciousness is not rejection by society but the inability to tolerate the pond and its inhabitants. The research method applied is content analysis. Sources were collected through reference to books, reputable scientific journals, periodicals, and internet searches. In the examination of education, and by synthesizing the research findings, it can be concluded that the reflection of educational themes in this story is mostly influenced by leftist discourse as well as prevalent national and religious discourses, and stands in opposition to the discourse of domination (the discourse of despotism).

**Keywords:** *The Little Black Fish, Samad Behrangi, Jungian psychology, Jung*



**How to cite:** Iranmanesh, Z., & Darijani, M. (2025). Content Analysis of The Little Black Fish by Samad Behrangi Based on Jungian Psychological Discourse. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(3), 1-30.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 13 June 2025

Revise Date: 12 August 2025

Accept Date: 19 August 2025

Publish Date: 23 September 2025

## مقدمه

ساختار شخصیتی و رفتاری انسان در کودکی و نوجوانی بنیان گذاشته می‌شود، بنابراین می‌توان گفت این دوران در شکل‌گیری شخصیت انسان دورانی طلایی است. داستان نقش ارزشمندی در آموزش و پرورش انسان دارد. در این دوران طلایی، کودکان ضمن آشنایی با داستان‌ها، حقایق و تجارب زندگی آشنا می‌شوند: شادی و غم، امیدواری و ناامیدی، ستم و ستم‌کار، عدالت و عادل، محرومیت، علم و عالم و خلاصه همه رنگ‌های زندگی را تجربه می‌کنند و با آن آشنا می‌شوند.

با توجه به آنچه که بیان شد باید گفت سادگی کتاب‌ها نباید عمق و پیچیدگی پیام‌های نویسندگان آن‌ها را پنهان کند. این‌ها داستان‌هایی برای کودکان هستند اما نه منحصرأً برای آنها. در واقع، این نویسنده می‌خواهد که کتاب‌هایش توسط بزرگسالان خوانده شود که با توجه به اهمیت کتب داستانی برای کودکان، لذا باید کتب داستان همواره مورد تحلیل قرار گیرند. کاری که در این پژوهش درصدد انجام آن هستیم. در این پژوهش به‌طور نمونه به تحلیل کتاب ماهی سیاه کوچولو نوشته بهرنگی خواهیم پرداخت. این کتاب که موضوع مطالعه ما هست در دسته کتاب‌های کودک دسته‌بندی می‌شود. کودکان به راحتی آن را درک می‌کنند. اما، نمی‌توان گفت که جنبه فلسفی و اسطوره‌ای آن‌ها به راحتی در دسترس آنهاست. آن‌ها را مانند داستان برای سرگرمی می‌خوانند در حالی که نویسندگان و منتقدان جنبه‌های نمادین را به نمایش می‌گذارند (1).

با توجه به اینکه دوران کودکی هر فرد نقش بسیار مهمی را بر زندگی شخص بازی می‌کند. نحوه آموزش و یادگیری نیز به تبع آن اهمیت می‌یابد. کتاب‌های داستانی نقش مهمی در آموزش بر عهده دارند. از جمله کتاب‌های داستانی مهمی که وظیفه تکمیل آموزش‌های عمومی مورد نیاز ادبیات فارسی را بر عهده دارند کتاب ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهزنگی می‌باشد. لذا بررسی

محتوای داستان ماهی سیاه از این نظر می‌تواند حائز اهمیت باشد. همچنین با توجه به اینکه درون‌مایه‌ی داستان ماهی سیاه کوچولو نشانگر سیر تطور، تحول و تکامل شخصیت است و می‌تواند الگویی برای شخصیت‌های انسانی باشد، تحلیل آن بر اساس اصل فردیت یونگ برای کشف زوایا، موانع و راهکارهای این تحول، بسیار مهم و ضروری است.

## پیشینه پژوهش

مسبوق و همکاران در پژوهشی در سال ۱۳۹۷ چنین بیان داشته اند: گفت وگو از سازمایه‌های مهم و بنیادین ادبیات داستانی است که همسو و هم جهت با ساختار روایی داستان عمل می‌کند و شخصیت‌ها، درون‌مایه، کشمکش‌ها و به طور کلی طرح اثر را قوام می‌بخشد. نویسندگان داستان کودک، در آثار هنری خود به گفت وگو اهتمام ویژه‌ای داشته و آثار آنان با گفت وگو ارتباطی تنگاتنگ دارد. این پژوهش بر آن است که با روش نقد ساختارگرایی و بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، سازمایه گفت وگو را با تأکید بر آموزه‌های دینی در دو داستان ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی و الحدیقه الأجل اثر زهیر ابراهیم رسام بررسی نماید. برآیند پژوهش نشان می‌دهد که در میان انواع کارکردهای گفت وگو، پیش برد عمل داستانی بیش‌ترین بسامد را در دو داستان دارد و با وجود همسویی داستان ماهی سیاه کوچولو با آموزه‌های دینی‌ای همچون یاری رساندن به دیگران، مرگ اندیشی، نفرت از غرور و دروغ، گاه در آن ناهمگونی‌هایی با آموزه‌های دینی دیده می‌شود مثل سلام نکردن، مسخره کردن دیگران، کتک زدن و.... اما ابراهیم رسام آموزه‌های دینی را بیش از بهرنگی در داستان خود آورده و می‌توان گفت داستان او مغایرتی با آموزه‌های اسلام ندارد و بیش از داستان ماهی سیاه کوچولو با آموزه‌های دینی همسو است (2).

مقدم و همکاران در سال ۱۳۹۸ به بررسی تحلیل گفتمان انتقادی داستان «ماهی سیاه کوچولو» صمد بهرنگی پرداختند. در این

پژوهش سعی بر این شده است تا با رویکرد «نورمنفرکلاف» داستان «ماهی سیاه کوچولو» صمد بهرنگی بررسی، تحلیل و تبیین گردد. هدف از این پژوهش این است که با تحلیل دقیق داستان «ماهی سیاه کوچولو» بهرنگی نشان دهیم که متن، معرف چه گفتمان یا گفتمان‌هایی است و این متن، چه رابطه‌ای میان تعلیم و تربیت و ابعاد اجتماعی و سیاسی برقرار می‌سازد. بافت موقعیتی، فرض وجود دیدگاه ایدئولوژیک بهرنگی را تقویت می‌کند. پژوهشگران در این اثر سعی دارند تا با انتخاب واژگان خاص، شخصیت‌ها، مکان‌ها و همایی و جنبه‌های استعاره‌ای، گفتمان خود را بر سایر گفتمان‌ها برتری بخشد. مضامین تعلیم و تربیت در این داستان اغلب متأثر از گفتمان چپ و دیگر گفتمان‌های تقابلی رایج و در رویارویی با گفتمان نظام سلطه (گفتمان استبداد) شکل گرفته است (3).

شوکتی و همکاران در سال ۱۳۹۴ در پژوهشی چنین بیان داشته اند: داستان ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی، روایتی است از زبان حیوانات، در قالب ادبی فابل که در ورای این داستان کودکانه با روایتی از اوضاع جامعه روزگار بهرنگی مواجهیم. قهرمان و شخصیت محوری این قصه، ماهی سیاه کوچولویی است که مرکز همه کنش‌هاست و تمامی کنشگرهای فرعی داستان نیز جز شخصیت‌های حیوانی هستند. در این مقاله بر آنیم تا روایت راوی قصه را بر اساس نظریه روایت‌شناسی ژرار ژنت تحلیل کنیم. نظریه روایت یا روایت‌شناسی شعبهای فعال از نظریه ادبی بوده است که اساس واکاوی روایت متن داستان را با تکیه بر مفاهیم مهمی چون، (نظم و ترتیب)، (تداوم روایت)، (تکرار یا بسامد)، (آوا یا لحن) و (حالت یا وجه) است (4).

نوروزی و همکاران در سال ۱۳۹۸ در پژوهشی چنین بیان داشته اند: ماهی سیاه کوچولو، از کتاب‌هایی است که در تاریخ ادبیات کودک و نوجوان جایگاه ویژه‌ای دارد، معنای استعاره‌ای و انقلابی این کتاب از همان ابتدا مورد توجه ناقدان بوده است. اما رضا

رهگذر این کتاب را فاقد معنای استعاره‌ای می‌داند؛ او با توجه به سیاه بودن ماهی این رنگ را فاقد معنای انقلابی می‌داند. در این مقاله با استفاده از برخی رهیافت‌های هرمنوتیک، معنای رنگ سیاه را دنبال نموده ایم. بدین منظور، معنای رنگ سیاه را در تصویری از یک منظومه داستانی و سه مقاله دیگر کاوش نموده ایم. به علاوه نشان داده ایم که انقلابات آزادی بخش ضد استعماری مخصوصاً در آفریقا که همان زمان در حال رخ دادن بود مورد توجه آزادیخواهان کشور ما بوده است. با استفاده از این موارد توانسته ایم نشان دهیم، پیش از انقلاب اسلامی سال پنجاه و هفت رنگ سیاه، معنای انقلاب و ایستادگی در برابر استعمار و استبداد را برای عده‌ای تداعی می‌کرده است. پس کاربرد رنگ سیاه در این داستان معنای استعاره‌ای خود را دارد (5).

مظفری و همکاران در سال ۱۳۹۷ در پژوهشی چنین بیان داشته اند: داستان کودک و نوجوان هرچند از دیرباز مورد توجه نویسندگان بوده است، اما اوج توجه به آن را قرن بیستم دانسته‌اند. داستان کودک و نوجوان نیز همچون دیگر انواع ادبیات داستانی دارای عناصر خاصی است که پردازش هر کدام سبب غنای محتوایی اثر می‌گردد. یکی از داستان‌های کودک و نوجوان، داستان صاحب نام ماهی سیاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی است که محتوایی اجتماعی دارد و بهرنگی با شخصیت پردازی مستقیم و غیرمستقیم به صورت ترکیبی سعی در نشان دادن انواع شخصیت‌ها دارد. در این مقاله تحلیلی و توصیفی سعی بر این گردیده، مطابق با شواهد و مصادیقی یافت شده، انواع شخصیت در این داستان مورد بررسی قرار گیرد و هر شخصیت به صورت مجزا توصیف شود (6).

واعظ در سال ۱۳۹۷ در پژوهشی چنین بیان داشته است: ادبیات داستانی کودک و نوجوان با توجه به عنصر مخاطب، ادبیاتی تک صدایی و بسته نیست، بلکه بسیاری از متون ادبی خلاق کودک که صبغهای نمادین یا سمبولیکی دارند، امکان خوانشها و قرائتهای

### زندگی

صمد بهرنگی در ۲ تیر ۱۳۱۸ در محله چرنداب در جنوب بافت قدیمی شهر تبریز در خانواده‌ای تهی دست چشم به جهان گشود. پدر او «عزت» و مادرش «سارا» نام داشتند. صمد دو برادر و سه خواهر داشت. پدرش کارگری فصلی بود که بیشتر به شغل زه‌تابی (آنکه شغلش تابیدن زه و تهیه کردن رشته تافته از روده گوسفند و حیوانات دیگر باشد) زندگی را می‌گذراند و خرجش همواره بر دخلش فزونی داشت. برخی اوقات نیز مشک آب به دوش می‌گرفت و در ایستگاه «وازان» به روس‌ها و عثمانی‌ها آب می‌فروخت. بالاخره فشار زندگی وادارش ساخت تا با فوج بیکارانی که راهی قفقاز و باکو بودند به قفقاز برود. رفت و دیگر بازنگشت (9).

### تحصیل و آموزگاری

#### آغاز آموزگاری

صمد بهرنگی پس از تحصیلات دبستان و دبیرستان، در مهر ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی پسران (تبریز) رفت و در خرداد ۱۳۳۶ از آنجا دانش‌آموخته شد. از مهر همان سال و در حالی که تنها هجده سال سن داشت آموزگار شد و تا پایان عمر در آذرشهر، ممقان، قاضی‌جهان، گوگان، آخی‌جهان و فیروزسالار در استان آذربایجان شرقی که آن زمان روستا بودند تدریس کرد. در مهر ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به دوره شبانه دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه تبریز رفت و هم‌زمان با آموزگاری، تحصیلش را تا خرداد ۱۳۴۱ و دریافت گواهی‌نامه پایان تحصیلات ادامه داد (10).

#### تلاش‌های آموزشی

صمد بهرنگی حق آموزش کودکان دور از مرکزی را که به زبانی غیراز زبان فارسی سخن می‌گفتند به رسمیت شناخت. او به کتاب‌های درسی انتقاد می‌کرد که این کتاب‌ها برای زندگی شهری نوشته شده‌اند. برای نمونه هرگز نگفته بودند که اگر برف سنگین

مختلفی از متن را فراهم می‌کنند. قصه‌ی ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی، قصه‌ی سمبولیکی کودکانهای است که اغلب منتقدان از آن تفسیری ایدیولوژیک (سیاسی) ارایه کرده و محتوای آن را بزرگسالانه تلقی نموده‌اند که تنها در قالب و فرمی کودکانه پرداخته شده است. در این جستار بر مبنای فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود) و با روشی ساختارشکنانه این متن را بازخوانده و تحلیلی دیگرگونه از آن ارایه کرده‌ایم. با این نگاه، درونمایه‌ی متن که نگاه‌ی فلسفی و وجود شناختی به انسان و هستی است، با جهان کودک و نوجوان و رشد شناختی او همسویی دارد. این قصه، روایت کن‌نده‌ی حرکتی آگاهانه و ارادی از حالت جمود، انفعال و بودن به وضعیتی فعال و پویا است. اصول فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم با مراحل رشد شناختی و تربیتی کودک و نوجوان که سراسر تغییر و حرکت و صیورورت است، سازگاری دارد (7).

### مبانی نظری پژوهش

#### زندگی‌نامه صمد بهرنگی

صمد بهرنگی (زاده ۲ تیر ۱۳۱۸ در تبریز - درگذشته ۹ شهریور ۱۳۴۷ در ارسباران) آموزگار، منتقد اجتماعی، داستان‌نویس، مترجم و محقق فولکلور آذربایجانی بود. کتاب ماهی سیاه کوچولوی بهرنگی مدت‌ها نقش بیانه غیررسمی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را بازی می‌کرد. با این وصف، صمد افکار چپ داشت. اما عضو هیچ دسته و گروهی نبود و به گفته برادرش (اسد) او یک پای مسجد در مجالس ختم و عزا بود (8).

بهرنگی درباره خودش گفته‌است: «قارچ زاده نشدم بی‌پدر و مادر، اما مثل قارچ نمو کردم، ولی نه مثل قارچ زود از پا درآمدم. هر جا نمی‌بود، به خود کشیدم؛ کسی نشد مرا آبیاری کند. من نمو کردم... مثل درخت سنجد کج و معوج و قانع به آب کم، و شدم معلم روستاهای آذربایجان. پدرم می‌گوید: اگر ایران را میان ایرانیان تقسیم کنید، از همین بیش‌تر نصیب تو نمی‌شود.» (8).

آذربایجان ارتباط روستا را با خارج قطع کرد و نفت سفید در ده پیدا نشد و خودت مریض و بی‌دارو و درمان و تنها بودی چکار باید بکنی؟. بنابراین، روش‌های زندگی مناسب آنان را آموزش داد و تلاش کرد کودکان را به یادگیری، علاقه‌مند کند. بهرنگی تلاش می‌کرد پدر و مادر بچه‌ها را راضی کند که به‌جای به‌کارگیری بچه‌ها در کشتزار و گله‌داری، آن‌ها را به مدرسه بفرستند. تلاش‌های آموزشی صمد بهرنگی همزمان با موج تلاش‌ها برای به رسمیت شناختن حقوق کودکان در ایران بود. در درون حاکمیت ایران، کسانی چون پرویز ناتل خانلری (وزیر فرهنگ آن هنگام) در پایه‌گذاری سپاه دانش و در خارج از دستگاه‌های دولتی، دسته‌ای از نخبگان مانند ثمین باغچه‌بان، لیلی ایمن، توران اشتیاقی، معصومه سهراب، یحیی مافی، توران میرهادی، ایرج جهانشاهی، محمد بهمن‌بیگی و عباس سیاحی بودند (8).

#### دادگاه و پیگرد قضایی

در سال ۱۳۴۱، صمد از دبیرستان به بزه بیان سخن‌های ناخوشایند، در دفتر دبیرستان و بین دبیران، اخراج و به دبستان فرستاده شد. یک سال بعد و در پی افزایش فعالیت‌های فرهنگی، با پاپوش رئیس وقت اداره فرهنگ آذربایجان، کار صمد به دادگاه کشیده شد که در پایان تبرئه شد. در سال ۱۳۴۳ به خاطر چاپ کتاب پاره‌پاره و صدور کیفرخواست از سوی دادرای عادی ۱۰۵ ارتش یکم تبریز و سپس صدور حکم تعلیق از خدمت به مدت ۶ ماه، تحت پیگرد قرار گرفت. در آبان همان سال حکم تعلیق وی لغو شد و صمد به سر کلاس بازگشت. سال‌های میانی دهه ۱۳۴۰ (خورشیدی) همزمان با دستگیری و اعدام تعدادی از نزدیکان صمد و شرکت او در اعتصابات دانشجویی بود (11).

#### داستان‌نویسی

صمد نویسندگی را با طنزنویسی آغاز کرد. در دانشسرا همراه دو تن از دوستانش روزنامه فکاهی دیواری به نام «خنده» می‌نوشت که بسیار هوادار داشت. از سال ۱۳۳۶ مقاله‌ها و قطعات فکاهی و

طنزآمیز او در توفیق منتشر می‌شدند و این کار ۳، ۴ سالی دوام داشت. یک مقاله نیز در ماهنامه کشکیات منتشر کرد و می‌خواست با آن ماهنامه، همکاری کند که مجله تعطیل شد. مطالب طنز صمد در مهد آزادی و مهد آزادی آدینه نیز چاپ شد که منتخب آن‌ها در مجموعه مقاله‌های او آمده است. بهرنگی در ۱۳۳۹ نخستین داستان منتشرشده خود به نام عادت را نوشت که با تلخون در ۱۳۴۰، بی‌نام در ۱۳۴۲، و داستان‌های دیگر ادامه یافت. او ترجمه‌هایی نیز از انگلیسی و زبان ترکی استانبولی به زبان فارسی، و از فارسی به زبان ترکی آذربایجانی (از جمله ترجمه شعرهایی از مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، و نیما یوشیج) انجام داد. پژوهش‌هایی نیز در جمع‌آوری فولکلور آذربایجان و نیز درباره علوم پرورشی از او منتشر شده است. وی در کتاب کندوکاو در امور پرورشی ایران واژه‌های گرفته‌شده از زبان عربی را بخش بزرگی از اشتراک زبان‌های رایج ایرانی از جمله ترکی آذری با فارسی دانسته است؛ و به همین دلیل خواستار عدم حذف آنان با بهانه‌های باستان‌گرایی و تأکید بیشتر بر این لغات در هنگام آموزش فارسی به کودکان آذربایجانی شده بود (12).

#### فعالیت سیاسی

کتاب‌های صمد بهرنگی مثل ماهی سیاه کوچولو و اولدوز و کلاغ‌ها میان چریک‌های فدایی خلق بسیار پرتعداد بود. گفته می‌شد که صمد با چهره‌های تأثیرگذار این سازمان دیدار داشته است. دیدارهایی میان صمد بهرنگی و امیرپرویز پویان انجام شده؛ دیدارهایی که برخی از آن‌ها در خانه فروغ فرخزاد صورت می‌گرفته است. فروغ فرخزاد در بخشی از شعر مشهور «فتح باغ» به همین دیدار اشاره کرده است: «و در آن کوه غریب فاتح / از عقابان جوان پرسیدیم / که چه باید کرد» (11).

کتاب «القبای آذر» صمد به «سازمان پیکار با بیسوادی» ارائه شد و نامه‌ای از طرف وزارت فرهنگ مبنی بر دعوت به همکاری در مقابل حق‌الزحمه چشمگیر دادند که نهایتاً به دلیل وابستگی آن به

حکومت نپذیرفت. برادرش می‌گوید زمانی که از صمد علت ترک این منصب را پرسیدم در پاسخ گفت: «نمی‌توانم صفحات اول کتابم را به شاه و شهبانو اختصاص بدهم» (10).

### گفته‌های اسد بهرنگی

بهرنگی در شهریور ۱۳۴۷ (در سن ۲۹ سالگی) در رود ارس و در ساحل روستای کوانق غرق شد. اسد بهرنگی، برادر صمد، درباره این رویداد گفته بود: «من به وسیله تلفن از دوستی شنیدم برای صمد حادثه‌ای پیش آمده. رفتم نزد کاظم سعادت. کاظم آن وقت داشت خانه‌اش را درست می‌کرد. کارش را رها کرد... مطمئن شدیم که صمد در آب غرق شده... قرار شد چهار نفر بروند. دو تا از شوهرخواهرهایم، خودم و کاظم سعادت... خلاصه دو روز آواره و سرگردان گشتیم تا بالاخره جسد را پیدا کردیم (۱۲) شهریور در نزدیکی پاسگاه شتریان در چند کیلومتری محل غرق شدن). توی یک جزیره ماندی در وسط رودخانه بود... بعضی‌ها می‌گفتند با افسری او را دیده‌اند؛ ولی هیچ‌کس اطلاع دقیقی نداشت که جریان چه طور بود. دهاتی‌های آنجا خیلی بامحبت بودند جسد را آوردند بیرون و شستند... فقط دو سه تا جای زخم، طرف ران و ساقش بود چیزی شبیه فرو رفتگی». پیکر صمد در گورستان امامیه تبریز دفن شد. در خاک‌سپاری صمد، انبوهی از مردم، روشن‌فکران و جوانان شرکت کردند (8).

### شایعه‌های قتل

کنار آمدن با واقعیت مرگ بهرنگی، ساده نبود. جامعه معترض روشن‌فکری که مهم‌ترین آن‌ها جلال آل‌احمد و غلامحسین ساعدی (که کاشف و معرف صمد بود) بودند از همان لحظات نخست که خبر حادثه به آن‌ها رسید ساواک را متهم به قتل صمد کردند. جلال آل‌احمد کسی بود که یادداشت صمد و افسانه عوام را نوشت و شایعه قتل او را در دهان‌ها انداخت. سال‌ها پس از آن نوشت که در این باره افسانه ساخته بوده‌است. زیرا نمی‌خواست مرگ صمد «به هدر» برود. جلال آل‌احمد شش ماه بعد از مرگ

صمد در نامه‌ای به منصور اوجی شاعر شیرازی می‌نویسد «... اما در باب صمد. درین تردیدی نیست که غرق شده. اما چون همه دلمان می‌خواست قصه بسازیم ساختیم... خب ساختیم دیگر. آن مقاله را من به همین قصد نوشتم که مثلاً تکنیک آن افسانه‌سازی را روشن کنم برای خودم. حیف که سر و دستش شکسته ماند و هدایت‌کننده نبود به آنچه مرحوم نویسنده‌اش می‌خواست بگوید...» حمزه فراحتی در کتاب خود اظهار می‌کند که «صمد بهرنگی شهید ساختگی شد» و مرگ او کار ساواک نبوده است (9).

بیشترین شایعه‌ای که ساخته شد این بود «حمزه فراحتی» افسر دامپزشکی که با صمد بوده، او را خفه کرده‌است. نظامی بودن فراحتی شایعه دست داشتن ساواک در مرگ صمد را قوت بخشید و البته روشن‌فکران آن زمان نیز در گسترش این شایعه‌ها بسیار تلاش کردند. اسد بهرنگی گفته بود که فراحتی را دو ماه بعد در خانه بهروز دولت‌آبادی دیده‌است، از قول او گفته‌است: «من این طرف بودم و صمد آن طرف‌تر. یک دفعه دیدم کمک می‌خواهد. هر چه کردم نتوانستم کاری بکنم.» سیروس طاهباز در این باره می‌نویسد: «بهرنگی [...] خواسته بود تنی به آب بزند و چون شنا بلد نبود، غرق شده بود (شخصی به نام مرحوم حسین حسین‌زاده از اهالی روستای کلاله که شاهد موضوع بوده این نظر را تأیید کرده بود. جلال آل‌احمد مرگ بهرنگی را مشکوک تلقی کرد [...]) اما حرف بهروز دولت‌آبادی برایم حجت بود که مرگ او را طبیعی گفت و در اثر شنا بلد نبودن». اسد بهرنگی شنا بلد نبودن صمد را تأیید می‌کند. ولی درباره نظر طاهباز و دیگران می‌گوید «همه از دهان بهروز دولت‌آبادی حرف زده‌اند نه این که واقعاً پژوهشی صورت گرفته باشد [...] تا به حال برخوردی پژوهشی درباره مرگ صمد نشده است» (12).

مرگ بهرنگی در چهار کتاب زیر به تفصیل بررسی شده است:

اشرف دهقانی «رازهای مرگ صمد»

حمزه فراحتی «از آن سال‌ها و سال‌های دیگر»

اسد بهرنگی «برادرم صمد بهرنگی»

محمد هادی محمدی به همراه علی عباسی «صمد ساختار یک اسطوره» (10).

#### میراث

عمر مؤثر آثار و افکار صمد بسی فراتر از عمر کوتاه اوست. قصه‌های صمد به جز کتاب ماهی سیاه کوچولو که توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چاپ شده بیشتر توسط انتشارات شمس در تبریز چاپ می‌شد و اغلب شش ریال قیمت داشت و استدلال صمد این بود که من برای پابره‌ها قصه می‌نویسم. بنابراین، نوشته پیمان و هاب‌زاده باورکردنی جلوه می‌کند که «کتاب ماهی سیاه کوچولو بیش از هر مورد دیگر در عضوگیری برای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نقش داشت». کتاب ماهی سیاه کوچولو به نوعی بیانیه جنبش مسلحانه چریک‌های فدایی خلق ایران تبدیل شد. آنان تعهد و خشم انقلابی این کتاب را می‌ستودند و آن را اثری نمادین در ستایش مبارزه قهرآمیز دانستند و مرگ صمد را به مرگ ماهی سیاه در گلوی مرغ ماهی‌خوار تشبیه کردند. ملالی جویا، عضو پیشین لویه جرگه افغانستان، در این زمینه به تجربه خودش اشاره کرده است (12).

#### نام‌گذاری کوچه‌ای به نام او

در ۲۲ تیرماه ۱۴۰۰ شورای شهر تهران با نام‌گذاری خیابان فرعی از خیابان‌های شرق خیابان حجاب (مقابل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان) به نام صمد بهرنگی موافقت کرد که با مخالفت فرمانداری شهر تهران رو به رو شد. در برخورد با این مخالفت انجمن نویسندگان کودک و نوجوان با نوشتن بیانیه‌ای اعتراض خود را اعلام کرد. در بخشی از متن بیانیه چنین آمده است:

«انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، نه فقط نظر سلیقه‌ای هیئت تطبیق فرمانداری تهران را غیرقابل قبول می‌داند، بلکه بر این باور

است که چنین اعمال سلیقه‌های غیرفرهنگی، پاسخی در خور از مردم و به‌ویژه نسل جدید خواهد گرفت. تن‌دادن جامعه به این قبیل تصمیم‌های زیان‌بار، هم به شهر و مردم آسیب می‌زند و هم به هویت جمعی و منافع ملی. از این‌رو، انجمن نویسندگان کودک و نوجوان انتظار دارد مسئولان ذی‌ربط، هرچه زودتر ضمن اعلام بطلان نظر اعلام شده‌ی هیئت تطبیق فرمانداری تهران در این زمینه، به‌طور جدی به اعضای این هیئت یادآوری کنند که لازم است از تصمیم‌گیری‌های تنگ‌نظرانه، غیرکارشناسی و سلیقه‌ای پرهیزند، تا دیگر بار شاهد چنین خبرهایی نباشیم» (10).

پس از تغییر شورای شهر و دولت، در شهریور همان سال این تصمیم قطعی و کوچه‌هایی که به نام استادان ادبیات کودکان نامگذاری شده بود پلاک کوبی شد. اما در آذرماه پلاک‌ها کنده و نام‌های قبلی کوچه‌ها بازگردانده شد. انجمن نویسندگان کودک در این باره بیانیه‌ای دیگر صادر کرد که در آن نوشت:

«گمان نمی‌کردیم نیاز به یادآوری باشد، چون بر این باوریم که هم جناب‌عالی و هم اعضای شورای شهر و دیگر مسئولان توجه دارند که قدردانی از این بزرگان و نامگذاری خیابان‌های مذکور به نام آنان، چیزی بر قدر و جایگاه آن‌ها نمی‌افزاید، بلکه شهر را زینت می‌بخشد» (9).

#### نوشته‌ها

بهرنگی در نوزده سالگی نخستین داستان منتشرشده‌اش به نام عادت (۱۳۳۹) را نوشت. یک سال بعد، داستان تلخون را که برگرفته از داستان‌های آذربایجان بود، با نام مستعار در سال ۱۳۴۲ در هفته نامه کتاب، انتشارات روزنامه کیهان منتشر کرد. بعدها از بهرنگی مقالاتی در روزنامه مهد آزادی، نشریه توفیق و غیره با امضاهای گوناگون مانند «داریوش نواب‌مرغی»، «چنگیز مرآتی»، «بابک»، «افشین پرویزی»، «ص. آدام» و «آدی با تمیش» به چاپ رسیدند.

در سال ۱۳۷۷ برای نخستین بار پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، مجموعه قصه‌های صمد بهرنگی با تصحیح عزیزالله علیزاده توسط نشر فردوس در ۴۳۸ صفحه منتشر شد (۱۰).

#### داستان‌ها

- عادت، ۱۳۳۹
- تلخون و چند قصه دیگر، ۱۳۴۲
- بی‌نام، ۱۳۴۴
- اولدوز و کلاغ‌ها، پاییز ۱۳۴۴
- اولدوز و عروسک سخنگو، پاییز ۱۳۴۶
- کچل کفترباز، آذر ۱۳۴۶
- پسرک لب‌فروش، آذر ۱۳۴۶
- افسانه محبت، زمستان ۱۳۴۶
- ماهی سیاه کوچولو، تهران، مرداد ۱۳۴۷ با تصویرسازی فرشید مثقالی شناخته‌شده‌ترین نوشته بهرنگی است. تصویرهای این کتاب، جایزه براتیسلاوا را از آن خود کرد.
- پیرزن و جوجه طلایی‌اش، ۱۳۴۷
- یک هلو هزار هلو - تابستان ۱۳۴۷
- ۲۴ ساعت در خواب و بیداری، تابستان ۱۳۴۷
- کوراوغلو و کچل حمزه، تابستان ۱۳۴۷
- افسانه‌های آذربایجان ترکی
- کلاغ‌ها، عروسک‌ها و آدم‌ها
- آه! ما الاغ‌ها
- دومرول (دهقان، ۱۳۹۴).

#### کتاب و نوشتارها

- پاره‌پاره (مجموعه شعر از چند شاعر)، تیر ۱۳۴۲
- کند و کاو در مسائل تربیتی ایران، تابستان ۱۳۴۴
- افسانه‌های آذربایجان (ترجمه فارسی) - جلد ۱، اردیبهشت ۱۳۴۴

- تاپما جالار، قوشما جالار (مثل‌ها و چیستان‌ها)، بهار ۱۳۴۵
- افسانه‌های آذربایجان (ترجمه فارسی) - جلد ۲، تهران، اردیبهشت ۱۳۴۷

#### مجموعه مقاله‌ها

- فولکلور و شعر
- برگردان‌ها

بهرنگی برگردان‌هایی از انگلیسی و ترکی استانبولی به فارسی و از فارسی به ترکی آذربایجانی (از جمله ترجمه شعرهایی از مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، و نیما یوشیج) انجام داد. برخی از این آثار به قرار زیر می‌باشند:

- ما الاغ‌ها! - عزیز نسین، پاییز ۱۳۴۴
- دفتر اشعار معاصر از چند شاعر فارسی‌زبان
- خرابکار (قصه‌هایی از چند نویسنده ترک‌زبان)، تیر ۱۳۴۸
- کلاغ سیاه - مامین سبیریاک (و چند قصه دیگر برای کودکان)، خرداد ۱۳۴۸
- زنده‌باد قانون و داستان‌های دیگر - عزیز نسین، مامین سبیریاک، مظفر ایزگو، ناظم حکمت، مهدی حسین و...

#### سروده‌ها و نوشته‌ها درباره صمد بهرنگی

- عباس هژیر شعری برای صمد سروده که گوگوش خواننده ایرانی آن را اجرا کرده‌است.
- ترانه «ای خورشید کوچه ما» یا «دوست خوب بچه‌ها» از ناصر مهدی‌پور که حبیب محبیان برای صمد بهرنگی اجرا کرده‌است.

۱۳۳۸ به دنیا آمد. او با پیشینه بسیار متوسط خود برای کودکان می‌نویسد. او از خواسته‌ها، دردها و زندگی متواضعانه آن‌ها می‌گوید و تلاش می‌کند مخالفت خود را با بی‌عدالتی و ظلم نشان دهد. صمد بهرنگی تمام زندگی خود را وقف نوشتن درباره این بی‌عدالتی‌ها کرده است. برای او زندگی طبقه پایین جامعه بسیار مهم است. می‌توان گفت هدف اصلی آن پیوند دادن دنیای خیالی کودکان با واقعیت‌های خشن اجتماعی است تا مخاطبان خود را آگاه کند. نوشته‌های او را می‌توان ابزاری برای بیداری جامعه دانست.

ماهی سیاه کوچولو داستان یک ماهی سیاه کوچولو است که بسیار کنجکاو است و یک محقق است که دیگر نمی‌خواهد در حوض خود زندگی کند و می‌خواهد به دریا برسد و به دور دنیا سفر کند. او بیشتر در جست‌وجوی حقیقت یا آزادی است. جست‌وجو می‌کند، فکر می‌کند، تأمل می‌کند و رؤیا می‌بیند، سفری را در جست‌وجوی خواسته‌اش آغاز می‌کند، کارهای دشوار را به پایان می‌رساند، سرانجام در پایان سفر، مطلوب را کشف می‌کند. او یک سفر آغازین را از نوجوانی تا بلوغ طی می‌کند (14).

«یونگ مشهورترین همکار فروید و رهبر مکتب زوربخ، اگرچه به نظریه‌ی «تحلیل النفس» فروید اعتقاد دارد، ولی بسیاری از فرضیات فروید را قبول نداشته است» (14) «تئوری شخصیت از نظر فروید چنین است که هر فردی دارای محرک و سرچشمه‌ای از انرژی است که آن را لیبیدو نامید و لیبیدو همان غریزه‌ی جنسی است» (14). فروید غریزه‌ی جنسی را تنها شامل شهوت نمی‌داند؛ بلکه شامل تمام اعمال جسمی می‌داند که باعث احساس لذت در بدن می‌شود. فروید نفس انسان را به سه بخش تقسیم می‌کند: "نهاد"، "من"، و "فرامن". نهاد که محتویات آن را لیبیدو می‌نامد، در نظر او مساوی با میل جنسی است. "من و فرامن" هر دو، خواسته‌های حیوانی و شهوانی لیبیدو را کنترل می‌کنند. در نظر فروید، نهاد

- «جهان‌بینی ماهی سیاه کوچولو»، منوچهر هزارخانی، آرش، دوره دوم، شماره ۵(۱۸)، آذر ۱۳۴۷
- صمد جاودانه شد، علی‌اشرف درویشیان، ۱۳۵۲
- زندگی و مرگ صمد بهرنگی، اسماعیل جمشیدی، نشر عطایی، ۱۳۵۷
- کتاب جمعه، سال نخست، شماره ۶-۱۵، شهریور ۱۳۵۸
- صمد بهرنگی قصه‌نویسی برای کودکان، احمد بیانی، همشهری، ۱۶ شهریور ۱۳۷۸
- یادمان صمد، علی‌اشرف درویشیان، انتشارات کتاب و فرهنگ، چاپ نخست، ۱۳۸۰
- صمد: ساختار یک اسطوره، محمدهادی محمدی و علی عباسی، نشر چیستا، ۱۳۸۰
- «نقدی بر دو گربه روی دیوار»، حسن نیکوفرید، تارنمای رسمی صمد بهرنگی، ۱۳۸۶
- «کودکانه‌های سیاسی صمد بهرنگی» (مقاله)، جواد طباطبایی و نگین نوریان دهکردی، پژوهشنامه علوم سیاسی، بهار ۱۳۹۳
- یادمان صمد، علی‌اشرف درویشیان، ویراست دوم، نشر موغام، ۱۳۹۵.

#### گفتمان روانشناختی یانگ

«کارل گوستا و یونگ»<sup>۱</sup> یکی از افراد تأثیرگذار در تاریخ روان‌شناسی و بنیان‌گذار «روان‌شناسی تحلیلی»<sup>۲</sup> است که در برخی جنبه‌ها مشابه با روانکاوی زیگموند فروید بود. یونگ مفاهیم شخصیت برون‌گرا و درون‌گرا، کهن الگوها<sup>۳</sup> و ناخودآگاه جمعی را پیشنهاد و توسعه داد. کارهای او در روانپزشکی و مطالعه دین، ادبیات و زمینه‌های مرتبط تأثیرگذار بوده است (13).

در پژوهش حاضر، ابتدا به معرفی مختصری از کتاب داستان ماهی سیاه کوچولو و نویسنده آن می‌پردازیم: صمد بهرنگی در تیرماه

<sup>3</sup> Archetypes

<sup>1</sup> Carl Gustav Jung

<sup>2</sup> Analytic Psychology

به عنوان یکی از ارکان نفس، سرچشمه‌ی تجاوزات و تمایلات است. "نهاد"، بی قانون، ضد اجتماعی و غیراخلاقی است. کار آن تنها سیراب کردن غرایز لذت جویانه‌ی ما بدون هیچ گونه توجه به قراردادهای اجتماعی، مبادی قانونی و محدودیت‌های اخلاقی است. اگر آن را مهار نکنیم ممکن است از هر راهی به تخریب و حتی "خود تخریبی" پردازد تا تمایلات لذت جویانه‌ی خود را ارضا کند. «در قلمرو نهاد هیچ چیزی در امان نیست. چرا که گرایش آن فقط برآوردن غرایز است بدون توجه به پیامدهای آن» (15). در حالی که یونگ، «لیبدو را یک نیروی حیاتی عام می دانست که میل جنسی تنها جرئی از آن است» (16). وی روان انسان را به سه بخش تقسیم می کند: (۱) خودآگاه، (۲) ناخودآگاه شخصی، و (۳) ناخودآگاه جمعی.

«من»، در قسمت خودآگاهی و حیطه‌ی هشیاری قرار دارد و رابطه‌ی مستقیم با دنیای بیرون برقرار می کند. پس از بخش خودآگاه روان، ناخودآگاه شخصی قرار می گیرد که حاوی تمام آرزوها و انگیزه‌ها و خواسته‌ها، حتی شامل امیالی که واپس زده شده اند می شود و هر زمان که بخواهد می تواند به سطح هشیاری برسد؛ زیرا که زمانی هشیار بوده است. قسمت نهایی روان که از همه مهم تر است، ناخودآگاه جمعی است که شامل تمام تجارب جمعی نسل های گذشته‌ی بشر می باشد. ساختار روان شخصیتی انسان‌ها، بر اساس نظریه‌ی یونگ، علاوه بر خودآگاه فردی، به طور خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر افکار و رفتارهای است که آن‌ها را از نیاکان خود به ارث برده اند. این افکار و عقاید که میراث چند هزار ساله‌ی بشریت هستند، معمولاً در میان تمام اقوام و ملل یکسان رخ می نماید که یونگ از این صور سمبولیک که در ضمیر ناخودآگاه جمعی بشر جای دارد تحت عنوان «کهن الگو» نام می برد و با نام‌های مختلفی مانند: آرکی تایپ، صور نوعی، سنخ‌های باستانی، صور ازلی، صور مثالی و صور آغازین یاد شده است. در این میان، اصلی ترین بنیاد تفکر یونگ رسیدن به فرآیند

فردیت است و این فرآیند تمام نمی شود مگر با گذشتن از لایه‌های تاریک روان و آوردن محتویات ناخودآگاه به خودآگاه. بدین منظور شخص باید سفری را در لایه‌های مختلف روان آغاز کند و جنبه‌های مثبت و منفی کهن الگوهای درون خود را بشناسد و بین آن‌ها هماهنگی و اعتدال ایجاد کند؛ ولی نه به قصد حذف کهن الگوهای منفی، زیرا که کهن الگو را نمی توان محو کرد؛ بلکه باید جنبه‌های تخریبی آن را شناخت و سمت هدف مقدس و والایش پیش رفت. هر یک از کهن الگوها دو جنبه دارد: یکی مثبت و دیگری منفی. فرد در طی این سفر باید آن‌ها را از هم تفکیک کند و هیچ کدام مانع دیگری نشود. در نتیجه، روان به صورت یکپارچه درآید و تعالی صورت گیرد (17). ماهی سیاه کوچولو در جامعه‌ای زندگی می کند که از لحاظ فکر و اندیشه با دیگران در تعارض است. همین ناهمسانی فکری باعث می شود نتواند برکه‌ای را که در آن زندگی می کند تحمل کند و به فکر مهاجرت و جست و جوی حقایق دنیا می افتد (17).

### روش شناسی

### پارادایم پژوهش

تحقیق حاضر مبتنی بر روش تحلیل گفتمان است که به عنوان یکی از صور روش های کیفی در مباحث روش شناسی مکاتب تفسیرگرا و هرمنوتیک محسوب می شود؛ زیرا در تحلیل گفتمان به جای شمارش و مقادیر آماری با معناشناسی کاربردی متن سروکار داریم. در این روش محقق تحلیل گر می کوشد یک گفتار یا گفتمان را با کاربرد اجتماعی و مضمون معنایی اش تعبیر و تفسیر کند. در واقع تحلیل گفتمان روشی است در جهت توصیف، تفسیر و تحلیل غیرکمی و کیفی یک کلام، متن و یا گفتمان و تعیین جایگاهی که آن کلام، متن و یا گفتمان به آن جایگاه تعلق دارد.

### داده یابی

در تحلیل گفتمان از شیوه های مختلفی برای گردآوری داده استفاده می شود ولی رایج ترین شیوه گردآوری داده ها عبارت اند از: روش -

های اسنادی و کتابخانه‌ای، مشاهده، مصاحبه و گروه کانونی است (18). ما در این پژوهش با توجه به موضوع و به دلیل اینکه منابع مورد مطالعه از پیش آماده و در دسترس بودند از روش اسنادی استفاده نمودیم. اسناد بالقوه این پژوهش کتاب ماهی سیاه صمد بهرنگی است.

### سطح تحلیل، واحد تحلیل و نوع داده‌ها

این پژوهش مبتنی بر روش توصیفی-تحلیلی است. برای تحلیل کتاب ماهی سیاه کوچولو براساس گفتمان یونگ به تجزیه و تحلیل متن پرداختیم. از آنجا که با گفتمان سروکار داریم، در این پژوهش واحد تحلیل ما متن است و داده‌های این پژوهش متن است.

### روش گردآوری داده‌ها

به طور کلی در تحلیل گفتمان، فرایند پژوهش از سطح نظری آغاز می‌گردد. پس از فرموله کردن مسئله پژوهش و تبیین نظری آن، در مرحله تجربه (مقام گردآوری داده‌ها) به جای پرسش از فرد، از متن پرسش می‌شود؛ در این روش واحد مشاهده متن است (19). در روش تحلیل گفتمان از تکنیک‌ها و شیوه‌های مختلفی برای گردآوری داده‌ها استفاده می‌شود. مهمترین این روش‌ها روش اسنادی و استفاده از متون موجود با تکیه بر اسناد اولیه (گفتاری و نوشتاری) است (18)، بنابراین روش گردآوری داده‌ها و نوع داده‌ها از هرگونه متن یا گفتمانی اعم از زبان گفتاری، نوشتاری، کدهای نشانه شناختی و.... باشند. نقطه اشتراک همه‌ی اینها در این است که بر تجزیه و تحلیل متنی، تاکید دارند (2).

### یافته‌های پژوهش

#### جدول ۱. آرکی تایپ‌های مرتبط با کهن الگوی تولد دوباره

| آرکی تایپ‌ها   | صفحه | نمونه متنی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
|----------------|------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| آئینما         | ۱۳   | خورشید:                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |
|                | ۲۵   | ماهی سیاه کوچولو گرمی سوزان آفتاب را در پشت خود حس می‌کرد و لذت می‌برد.<br>دیدار ماهی سیاه کوچولو با ماهی ریزه گریان:<br>دیدار با آئینماست                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
| سایه           | ۵    | کفچه ماهی: ماهی سیاه کوچولو در پاسخ به کفچه ماهی‌ای که او را بی‌ریخت خطاب می‌کردند، گفت: من هیچ خیال نمی‌کردم شما این قدر خودپسند باشید، باشد، من شما را می‌بخشم؛ چون شما این حرف‌ها را از روی نادانی می‌زنید.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        |
|                | ۳    | مادرمایی: بچه جان! مگر به سرت زده؟ دنیا... دنیا! دیگر یعنی چه؟ دنیا همین جاست که ما هستیم، زندگی هم همین است که ما داریم..                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
|                |      | همسایه: کوچولو ببینم تو از کی تا حالا عالم و فیلسوف شده‌ای و ما را خبر نکرده‌ای                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
| فردیت          | ۳    | می‌خواهم بروم ببینم آخرجوبیار کجاست. می‌دانم مادر! من ماه‌هاست تو این فکر می‌کنم که آخر جوبیار کجاست و هنوز که هنوز است، نتوانسته‌ام چیزی سر در بیاورم. از دیشب تا حالا، چشم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام؛ آخرش هم تصمیم گرفتم خودم بروم، آخر جوبیار را پیدا کنم.. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر، چه خبرهایی هست. نه مادر دیگر از این گردش‌ها خسته شده‌ام می‌خواهم راه بیفتم و بروم ببینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست.... من می‌خواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا پیر شوی و دیگر هیچ یا اینکه طور دیگری توی دنیا می‌شود زندگی کرد. |
| خود یا خویشتن  | ۳    | ماهی سیاه کوچولو که سعی می‌کند خود به تنهایی به هدفش برسد. می‌خواهم بروم ببینم آخرجوبیار کجاست.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
| ناخودآگاه شخصی | ۲    | جوبیار: خانه ماهی کوچولو و مادرش پشت سنگ سیاهی بود؛ زیر سقفی از خزه. شب‌ها دوتایی زیر خزه‌ها می‌خوابیدند. ماهی کوچولو حسرت به دلش مانده بود که یک دفعه هم که شده، مهتاب را توی خانه‌شان ببیند.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        |
| ناخودآگاه جمعی | ۱۲   | دریا: از راست و چپ چند رودخانه‌ی کوچک دیگر هم به آن پیوسته بود و آبش را چند برابر کرده بود. ماهی سیاه از فراوانی آب لذت می‌برد، ناگهان به خود آمد و دید آب ته ندارد. اینور رفت، انور رفت، به جایی برنخورد. انقدر آب بود که ماهی کوچولو تویش گم شده بود.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |

|          |       |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |
|----------|-------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| جاودانگی | ۱۳، ۵ | ماهی کوچولو وقتی از آن‌ها جدا می‌شد گفت: دوستان، به امید دیدار! فراموشم نکنید.<br>مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید، اما من تا می‌توانم زندگی کنم نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شدم- که می‌شوم- مهم نیست، مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد...                                                                                                                                                                                                                                                           |
| فراخود   | ۳     | می‌خواهم بروم ببینم آخر جویبار کجاست. می‌دانم مادر! من ماه‌هاست تو این فکر می‌کنم که آخر جویبار کجاست و هنوز که هنوزست، نتوانسته‌ام چیزی سر در بیاورم. از دیشب تا حالا، چشم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام؛ آخرش هم تصمیم گرفتم خودم بروم، آخر جویبار را پیدا کنم... دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر، چه خبرهایی هست. نه مادر دیگر از این گردش‌ها خسته شده‌ام می‌خواهم راه بیفتم و بروم ببینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست... من می‌خواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا پیر شوی و دیگر هیچ یا اینکه طور دیگری توی دنیا می‌شود زندگی کرد. |
| دیگری    | ۹     | ماهی سیاه کوچولو، حلزون پیچ‌پیچی صحبت‌هایی می‌کند تا ماهی سیاه کوچولو را از سستی درآورد اما دیگری نزدیک یا مادرش او را درک نمی‌کند یا دیگرهای دور در این داستان حلزون پیچ‌پیچی را می‌کشند و در تقابل با ماهی سیاه کوچولو قرار می‌گیرند.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |

جنبه‌ی خبیثانه‌ی این اشخاص بازدارنده پی می‌برد و متوجه می‌شود که این‌ها سایه‌هایی هستند که مانع رسیدن وی به هدفش شده‌اند. بنابراین، در مقابل آن‌ها ایستادگی می‌کند و با از بین بردن موانع به سمت هدف والایش سفر می‌کند.

فردیت از دیگر مفاهیم مهم نظریات یونگ است در این قصه نیز فرآیند فردیت و خودکاوی ماهی سیاه کوچولو با سفر کردن برای کشف دنیای بیرون از جویبار و دیدن آخر جویبار و رسیدن به دریا آغاز می‌شود. بنابراین، این سفر کاوشگرانه که دلهره‌ها و جنبش‌های درونی، نیروی محرکه‌ی آن محسوب می‌شوند به‌منظور دستیابی به کمال و خود حقیقی فرد است که ریشه در ضمیر ناخودآگاه جمعی دارد و گویای میل درونی همه‌ی انسانها در جهت دگرگونی شخصیت خود است.

خود یا خویشتن از آرکی تایپ‌های مهم نظریات یونگ است. ماهی سیاه کوچولو، از خود واقعی که هدف نهایی زندگی است برخوردار بوده است؛ چرا که افرادی که در وجود آن‌ها خود تحقق می‌یابد دارای معیارهای اخلاقی کاملاً مشخص هستند و در هیچ موقعیتی آن را رها نمی‌کنند. ماهی سیاه هم با وجود تمام موانعی که سر راهش قرار می‌گیرد و هشدارهایی که درباره‌ی خطرات راه به او می‌دهند لحظه‌ای از تصمیمی که گرفته منصرف نمی‌شود. وی در تمام مسیر، حتی دچار دو دلی و شک درمورد هدفی که برگزیده نمی‌شود و این نشانگر ثبات شخصیتی او است. وی

از آرکی تایپ‌های مهم استخراج شده می‌توان به آنیما اشاره نمود در واقع خورشید در میان تمامی ملت‌ها و فرهنگ‌ها سمبل زاینده‌ی و جوشش آفرینندگی است. از آن جا که در سفرهای تمثیلی، قهرمان بدون دست یافتن به فردیت بی‌سرانجام باقی می‌ماند، به نظر می‌رسد دیدار ماهی کوچک با ماهی ریزه‌ی گریان، دیدار او با آنیماست و در آخر داستان پس از رسیدن ماهی سیاه به فردیت، ماهی سیاه کوچولو با ماهی ریزه یکی می‌شود و آن که مسیر سفر را ادامه خواهد داد دیگر ماهی سیاه قبلی نیست. ماهی‌ای است که پس از خروج از شکم نهنگ، تولدی دوباره یافته است. از دیگر آرکی تایپ‌های مهم در نظریات یونگ سایه است که سایه در وجود ماهی سیاه کوچولو یک جنبه‌ی درونی و بیرونی دارد. در این قصه نیز، ماهی سیاه کوچولو توانسته است بر این بخش از طبیعت پست و حیوانی خود که جنبه‌ی درونی کهن الگوی سایه است غلبه کند. از این روست که بینش، هیجان و برانگیختگی در او پدیدار می‌شود و به سمت هدف والایش که همانا رسیدن به دریا و جست‌وجوی آخر دنیا است پیش می‌رود. اما در این راه سایه‌هایی وجود دارند که مغلوب نشده‌اند. این سایه‌های بیرونی شامل (مادر ماهی سیاه کوچولو، همسایه، ماهی پیرها و کفچه ماهی) می‌شود. تمام رفتارهای غریزی این افراد نمودی از سایه‌هایی هستند که سعی در بازداشتن ماهی سیاه کوچولو برای رسیدن به هدفش می‌کنند و مانع حرکت او می‌شوند ماهی سیاه کوچولو به

توانسته است خود را از همه‌ی تناقض‌ها و کشمکش‌های درونی - اش برهاند و همچنین خود را از دستبرد سایه، نقاب، عقده‌ی فزونخواهی و حسادت و حقارت و به‌طور کلی تمایلات نهاد نجات دهد. فراخود فرایندی است که باعث تبدل و تکامل و شدن خود می‌شود. سفر قهرمان‌امه‌ای باعث بیداری قهرمان درون کتاب ماهی سیاه کوچولو می‌باشد. از خود به فراخود، از ناآگاهی به

آگاهی. یک «خود» داریم و بقیه دیگران دور یا دیگران نزدیک هستند. دیگران نزدیک علاوه بر اینکه تفاوت‌های با خود دارند مشترکاتی نیز دارند اما دیگری دور کاملاً در تضاد با خود است. این دیگران هستند که می‌توانند به‌عنوان مانعی برای رسیدن به فردیت و جاودانگی قهرمان داستان شوند.

## جدول ۲. کهن الگوهای مرتبط با کودک در نظریات یونگ

| کهن الگوی کودک | صفحه | نمونه متنی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
|----------------|------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| کودک یتیم      | ۷    | مارمولک جان! من ماهی سیاه کوچولویی هستم که می‌روم آخر جویبار را پیدا کنم. فکر می‌کنم تو جانور عاقل و دانایی باشی، اینست که می‌خواهم چیزی از تو بپرسم."                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
| کودک مجروح     | -    | -                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          |
| کودک طبیعت     | -    | -                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          |
| کودک وابسته    | -    | -                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          |
| کودک معصوم     | ۲۰   | ماهی گفت: در راه مرا خیلی از مرغ سقا و اره ماهی و پرندۀ ماهیخوار می‌ترسانند، اگر تو چیزی درباره‌ی اینها می‌دانی به من بگو                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                  |
| کودک الهی      | -    | -                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          |
| کودک جاودان    | ۳    | ماهی سیاه کوچولو گفت: "نه مادر، من دیگر از این گردش‌ها خسته شده‌ام، می‌خواهم راه بی‌تتم و بروم بینم جاهای دیگر چه خبرهای هست. ممکن است فکر کنی که یک کسی این حرف‌ها را به ماهی کوچولو یاد داده، اما بدان که من خودم خیلی وقت است در این فکرم. البته خیلی چیزها هم از این و آن یاد گرفته‌ام؛ مثلاً این را فهمیده‌ام که بشتر ماهی‌ها، موقع پیری شکایت می‌کنند که زندگیشان را بیخودی تلف کرده‌اند. دایم ناله و نفرین می‌کنند و از همه چیز شکایت دارند. من می‌خواهم بدانم که، راستی راستی زندگی یعنی یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا پیر شوی و دیگر هیچ، یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا می‌شود زندگی کرد؟....." |

در جدول فوق به بررسی کهن الگوهای مرتبط با کودک در نظریات یونگ پرداختیم و به استخراج متون مرتبط با آن در کتاب ماهی سیاه کوچولو پرداختیم. اولین کهن الگوی مرتبط با کودک یتیم است در واقع یتیم آن بخش از وجود ماست که شرایطی را که ممکن است به ما آسیب برساند، تشخیص می‌دهد و ما را از آن دور می‌سازد. با ظاهر شدن این کهن الگو، ماهی سیاه در مقابل مادر و اطرافیان می‌ایستد و از اندیشه‌های خویش دفاع می‌کند. ولی با از دست دادن حمایت آنان، یتیم می‌شود و پس از این احساس امنیت نمی‌کند. این تجربه هنگامی شکل می‌گیرد که آموزگاران اجتماعی ناعادلانه رفتار کرده‌اند. با فعال شدن کهن الگوهای معصوم و یتیم،

ماهی سیاه کوچولو تشخیص می‌دهد که باید بین حلزون یاریگر و ماهی‌های اغواگری که او را از گنده‌گویی برحذر می‌دارند، تمایز قایل شود. در چنین شرایطی، قهرمان آرزو دارد به معصومیت پیشین بازگردد. هیچ یک از آنچه که بر گرد او هست، خشنودش نمی‌کند. او باید آگاهی‌هایش را به ورای محدوده‌های واقعیت خویش گسترش دهد. باید آنچه را جست و جو می‌کند، در درون خود بیابد؛ وگرنه، هرگز آن را در بیرون پیدا نخواهد کرد. برای این کار باید به فراخوان آغاز زندگی قهرمانی پاسخ دهد. دومین کهن الگوی مرتبط با کودک معصوم است. تا وقتی ماهی سیاه از صبح تا شام، در آمد و شدی تکراری، همرنگ جامعه بود،

الگوی جاودان در ماهی سیاه کوچولو است. این ماهی کوچک لذت زندگی را دریافته و برای بهره‌گیری از آن با جامعه خود در می‌افتد. در داستان ماهی سیاه کوچولو شخصیت قهرمان در پی یافتن معماهای موجود در زندگی است بنابراین پیش از آنکه به دوران پیری و زوال برسد و سعی در آن دارد تا از جوانی خود لذت برده باشد.

### مراحل رسیدن به قهرمانی

مورد پذیرش همگان قرار داشت. در این مرحله از زندگی قهرمان، سایه‌ی کهن الگوی معصوم تجلی یافته است؛ زیرا، او به خود اجازه نمی‌دهد که بداند در اطرافش چه خبر است. او حرف‌های دیگران را حتی وقتی که با دیدگاه خود در تضاد است، می‌پذیرد. اما حضور سایه‌ی این کهن الگو دیری نمی‌پاید و حلزونی فکر سفر را در سر او می‌پروراند.

کودک جاودان از کهن الگوهای مهم در نظریات یونگ است. داستان ماهی سیاه کوچولو به‌رنگی نمونه زیبایی از ظهور کهن

### جدول ۳. مراحل رسیدن به قهرمانی

| مراحل رسیدن به قهرمانی | صفحه     | نمونه متنی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
|------------------------|----------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| مرحله آغازین سفر       | ۳        | سفر آرزو: می‌خواهم بروم ببینم آخرجوبیار کجاست. می‌دانم مادر! من ماه‌هاست تو این فکر که آخر جوبیار کجاست و هنوز که هنوزست، نتوانسته‌ام چیزی سر در بیاورم. از دیشب تا حالا، چشم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام؛ آخرش هم تصمیم گرفتم خودم بروم، آخر جوبیار را پیدا کنم.. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر، چه خبرهایی هست. بچه جان! مگر به سرت زده؟ دنیا!... دنیا! دیگر یعنی چه؟ دنیا همین جاست که ما هستیم، زندگی هم همین است که ما داریم...                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
| مرحله تشرف             | ۳۴<br>۳۷ | ماهی سیاه کوچولو گفت: ترسوها! خیال کرده‌اید این مرغ حيله‌گر، معدن بخشایش است که این طوری التماس می‌کنید؟ ماهی سیاه کوچولو گفت: پس گوش کنید راهی نشان‌تان بدهم. من میان ماهی‌های بی‌جان، خودم را به مردن می‌زنم؛ آن وقت ببینم مرغ سقا شما را رها خواهد کرد یا نه....<br>ماهی سیاه کوچولو شاد بود که به دریا رسیده است، گفت: بهتر است اول گشتی بزنم، بعد بیایم داخل دسته‌ی شما بشوم دلم می‌خواهد این دفعه که تور مرد ماهیگیر را می‌برید من همراه شما باشم.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
| مرحله بازگشت           | ۴۴-۴۵    | ماهی سیاه کوچولو این را گفت و شروع کرد به وول خوردن و آنور رفتن و شکم ماهی‌خوار را قلقلک دادن. ماهی ریزه دم در معده‌ی ماهی‌خوار حاضر ایستاده بود تا ماهی‌خوار دهانش را باز کرد و شروع کرد به قاه قاه خندیدن، ماهی ریزه از دهان ماهی‌خوار بیرون پرید و در رفت و کمی بعد در آب افتاد؛ اما هرچه منتظر ماند، از ماهی سیاه کوچولو خبری نشد. ناگهان دید ماهی‌خوار همین طور پیچ و تاب می‌خورد و فریاد می‌کشد، تا اینکه شروع کرد به دست و پا زدن و پایین آمدن و بعد شاپی افتاد توی آب و باز دست و پا زد تا از جنب وجوش افتاد؛ اما از ماهی سیاه کوچولو هیچ خبری نشد و تا به حال هم هیچ خبری نشده.....<br>یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی سیاه کوچولو شب به خیرگفتند و رفتند و خوابیدند. مادر بزرگ هم خوابش برد؛ اما ماهی سرخ کوچولویی هرچه قدر تلاش کرد خوابش نبرد، شب تا صبح همه‌اش در فکر دریا بود. |

پاسخ‌گویی به پرسش‌هاست؛ چنان که از خصایص کهن الگوی جست‌وجوگر همین است که برای یافتن پاسخ کنج‌کاوی‌های عمیقش و برطرف کردن نیاز درونیش ماجراجویی می‌کند. در

جدول فوق به بررسی مراحل رسیدن به قهرمانی در نظریات یونگ پرداخته است. مرحله اول مربوط به مرحله آغازین سفر است. این سفر از نوع سفر ارزوست سفری است برای ارضای نیازها و

سفر آرزو، دعوت به عزیمت ندایی درونی و احساس نیاز است و ماهی سیاه کوچولو بر اساس همین ندای درونی به عزیمت مصمم می‌شود. گفت‌وگوی ماهی سیاه کوچولو با مادرش در آغاز داستان گویای همین خصیصه‌ی کهن الگوست: در سفر آرزو معمولاً رد دعوت نه از جانب قهرمان که بیشتر از جانب مخالفان است؛ کسانی که نمی‌خواهند از چیزهایی که بدان علاقمند هستند دست بکشند (15). در داستان ماهی سیاه کوچولو هم مادر و هم اطرافیان در مقابل دعوت ماهی سیاه کوچولو مقاومت کردند.

مرحله بعدی سفر تشرف است در این مرحله، خصایص کهن الگوی جنگجودر ماهی سیاه کوچولو بر انگیزخته می‌شود. پیرسون معتقد است: پیشرفت و رشد جنگجو با شناخت و درک عمیق‌تر از کسانی که آن‌ها را دشمن می‌پندارد به دست می‌آید (15)؛ چنانکه در طی سفر قهرمان در داستان مورد نظر، اطلاعات ماهی سیاه کوچولو درباره‌ی مرغ سیاه به او توانایی و شجاعت

مقابل داده بود. در این مرحله جنگجو افراد ضعیف و وحشت زده را تسکین می‌دهد؛ چنانکه در قصه، ماهی سیاه کوچولو تلاش - می‌کند ماهی‌های گیرافتاده در کیسه مرغ سقا را آرام کند و راه نجاتشان را بیابد از رو به رو شدن با نیروی مخرب و کهن الگوی نابودگر "اره ماهی" و گریز از دندان‌های تیزش از نشانه‌های دیگر کهن الگوی جنگجو در وجود ماهی سیاه کوچولو بود. گذشتن از مراحل خطرناک مبارزه با مرغ سقا و اره ماهی، ماهی سیاه کوچولو را وارد وادی دریا کرد؛ یعنی رسیدن به آرزو و نیاز اولیه که سائقه‌ی حرکت و سفر او شده بود.

مرحله آخر مربوط به بازگشت است. مبارزه‌ی نهایی با شر و از بین بردن آن تجربه‌ی آخر جستجوگر برای رسیدن به رهبری است. کشتن مرغ ماهی‌خوار و رهایی ماهیان از رنج‌ها و مصایب آن نابودگر، موجبات کمال جستجوگر و بدل شدن او را به کهن الگوی فرزانه را مهیا می‌سازد.

#### جدول ۴. کهن الگوهای مربوط به رسیدن به قهرمانی (جاودانگی)

| کهن الگوهای مربوط به رسیدن به قهرمانی (جاودانگی) | صفحه | نمونه متنی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
|--------------------------------------------------|------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| کهن الگوی جست‌وجوگر                              | ۳    | می‌خواهم بروم ببینم آخرجو بیار کجاست. می‌دانم مادر! من ماه‌هاست تو این فکر که آخر جو بیار کجاست و هنوز که هنوزست، نتوانسته‌ام چیزی سر در بیاورم. از دیشب تا حالا، چشم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام؛ آخرش هم تصمیم گرفتم خودم بروم، آخر جو بیار را پیدا کنم.. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر، چه خبرهایی هست. نه مادر دیگر از این گردش‌ها خسته شده‌ام می‌خواهم راه بی‌فتم و بروم ببینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست.... من می‌خواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا پیر شوی و دیگر هیچ یا اینکه طور دیگری توی دنیا می‌شود زندگی کرد. |
| کهن الگوی نابودگر                                | ۲۰   | مرغ سقا: مارمولک گفت: اره ماهی و پرنده ماهی‌خوار این طرف‌ها پیدایشان نمی‌شود مخصوصاً اره ماهی که توی دریا زندگی می‌کند؛ اما سقائک همین پایین‌ها هم ممکن است باشد؛ مبادا فریش را بخوری و توی کیسه‌اش بروی...                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |
|                                                  | ۲۱   | ماهی سیاه کوچولو گفت: حالا اگر ماهی وارد کیسه شد، دیگر راه بیرون آمدن ندارد؟                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
|                                                  | ۱۶   | مارمولک گفت: هیچ راهی نیست مگر اینکه کیسه را پاره کند. من خنجری به تو می‌دهم که اگر گرفتار مرغ سقا شدی. این کار را بکنی.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         |
|                                                  | ۱۸   | قورباغه: قورباغه گفت: من دیگر انقدرها عمر کرده‌ام که بفهمم دنیا همین برکه است. بهتر است بروی دنبال کارت و بچه‌ها مرا از راه به در نبری.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          |
|                                                  |      | خرچنگ: خرچنگ گفت: "خوب بفرمایید ببینم چشم شما چه دید و عقلتان چه گفت که خیال کردید ما می‌خواهیم شمار را شکار کنیم؟"                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |

کهن الگوی حامی (پیر خردمند) ۸ و ۹، ۱۳ ۱- مارمولک

مارمولک گفت: "اره ماهی و پرنده‌ی ماهیخوار، این طرف‌ها پیدایشان نمی‌شود، مخصوصاً اره ماهی که توی دریا زندگی می‌کند. اما سقائک همین پایین‌های هم ممکن است باشد. مبادا فریش را بخوری و توی کیسه اش بروی" مارمولک گفت: "هیچ راهی نیست مگر اینکه کیسه را پاره کند. من خنجری به تو می‌دهم که اگر گرفتار مرغ سقا شدی. این کار را بکنی".

مارمولک گفت: من می‌نشینم از تیغ گیاه‌ها خنجر می‌سازم به ماهی‌های دانایی مثل تو می‌دهم.

## ۲- دسته ماهی‌های آزاد

ماهی‌های ریزه گفتند: "هیچ میدانی مرغ سیاه نشسته سر راه؟" یکی از ماهی‌ها گفت: همین زودی‌ها به آرزویت می‌رسی حالا برو گشتت را بزنی، اما اگر از روی آب رفتی مواظب ماهیخوار باش که این روزها دیگر از هیچ کس پروایی ندارد، هر روز تا چهار پنج ماهی شکار نکند، دست از سر ما برنمی‌دارد.

کهن الگوی جنگجو ۳۲ ماهی سیاه کوچولو گفت: ترسوها! خیال کرده‌ای این مرغ حیل‌گر، معدن بخشایش است که این طوری التماس می‌کنید؟..... ماهی سیاه کوچولو گفت: پس گوش کنید راهی نشانتان بدهم من میان ماهی‌های بی‌جان، خودم را به مردن می‌زنم؛ آن وقت ببینیم مرغ سقا شما را رها خواهد کرد یا نه.....

ماجرای جویی ۵ از دیشب تا حالا چشم بر هم نگذاشته‌ام و همه اش فکر کرده‌ام، آخرش هم تصمیم گرفتم بروم آخر جویبار را پیدا کنم. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر چه خبرهایی هست.

در واقع این سفر سفری است برای اراضی نیازها و پاسخگویی به پرسش‌هاست در این مسیر مواجهه با قورباغه و خرچنگ روبه رو شدن با دردها و مشکلاتی است (نابودگران) که موجب چشم‌پاندن مزه عشق و دل‌نشین زندگی می‌شوند. در مسیر حرکت ماهی سیاه کوچولو (جستجوگر)، مارمولک کهن الگوی حامی است. حامی مردم دوست، مهربان و یاریگر است و با کمک‌خویش در وجود افراد همواره فرصت انسان بودن و شرافتمندی راستین را در اختیار قرار می‌دهد. حامی غالباً به کهن الگوی یتیم یا معصوم نیازمند توجه و حمایت، یاری می‌رساند.

مارمولک به ماهی سیاه کوچولو که در آستانه‌ی رهایی از مرحله‌ی تاریکی ناآگاهانه و رهایی از جویبار و برکه (عبور از قلمرو شب) بود و در جایگاه کهن الگوی معصوم نیازمند اعتماد و یاری دیگران قرار داشت، کمک می‌کند و امداد غیبی خویش را ابتدا با پاسخ دادن به پرسش‌ها و ابهامات پیش روی ماهی سیاه کوچولو است و سپس اهدای خنجر کوچک جادویی برای مقابله با مرغ سقا (نابودگر) نصیب ماهی سیاه کوچولو می‌کند.

کهن الگو جنگجو در ماهی سیاه کوچولو با تقویت اخلاق و انسانیت، به پرورش فراخود ماهی می‌پردازد و با تقویت روحیه‌ی شجاعت، او را نخستین پیش نیازهای یک کردار قهرمانانه، فضیلت‌های آماده‌ی سفر می‌کند؛ زیرا شوالی‌های وفاداری، کف نفس و شجاعت است (13). ماهی سیاه سفر خویش را با احساس قدرتمند بودن آغاز نمی‌کند او حس می‌کند درون چارچوب جامعه‌ای که در آن می‌زید، زندانی است. کاوش او همراه با آرزو یا حسرت آغاز می‌شود. احساس می‌کند ناراضی، محدود، بیگانه یا تهی است. او سفر به سوی حقایق را با بیان حقایق خود و حمله به باورهای دیگر ماهی‌ها آغاز می‌کند و به همین سبب موجب تحریک دیگران به حمله و طرد خود می‌شود. در این بخش، تبعید قهرمان که یکی از پرتکرارترین درون مایه‌های داستان‌های تمثیلی است، شکل می‌گیرد.

بیشتر قهرمانان به نام و تاریخ ساز، چه در سلوک در دنیای درون و چه در مبارزات اجتماعی، ناگزیر از ترک دیار بوده‌اند تا با پشت سر گذاشتن آزمون‌های دشوار، یا در نتیجه‌ی مکاشفه‌های

اشراقی، آگاهی خویش را بالا ببرند. ماهی سیاه کوچولو با درس گرفتن از آموزه‌های حلزون، با ترک همه‌ی دلبستگی‌های جویبار، آماده می‌شود تا با بهره‌گیری از فرصت‌های جدید، هستی را از دریچه‌ی دیگری بنگرد. این فراخوان برای اما همیشه درباره‌ی عمل کردن در سطحی بالاتر؛ افراد مختلف شکل‌های متفاوتی دارد

یا لایه‌ای ژرف‌تر است. هدف این فراخوان، یافتن راهی برای زندگی است که اهمیت و عمق بیشتری داشته باشد. ماهی سیاه کوچولو برای تغییر زندگی خود از برکه‌ای کوچک بیرون می‌آید و برای انتقام به رودخانه می‌رود و در نهایت زندگی‌اش پایان می‌یابد.

#### جدول ۵. محتوای تربیتی، آموزشی ماهی سیاه کوچولو

| محتوای تربیتی آموزشی                                    | صفحه    | نمونه متنی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |
|---------------------------------------------------------|---------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| تربیت انسان‌های منتقد و متفکر                           | ۸       | ماهی کوچولو گفت:.... من خودم عقل و هوش دارم و می‌فهمم.... ماهی گفت: دست کم، باید فکر کنید که این آب از کجا به اینجا می‌ریزد و خارج از آب چه چیزهایی هست.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |
| تربیت جمع‌گرا                                           | ۲۲      | مامولک گفت: خیلی‌ها گذاشته اند! آن‌ها حالا دیگر برای خودشان دسته‌ای شده‌اند و مرد ماهیگیر را به تنگ آورده‌اند.... ماهی سیاه گفت:.... بگو ببینم ماهیگیر را چطور به تنگ آورده‌اند؟ مامولک گفت آخر نه که با هم‌اند، همین که ماهیگیر تور انداخت وارد تور می‌شوند و تور را با خودشان می‌کشند و می‌برند ته دریا.                                                                                                                                                                                                                                                                    |
| مشارکت فعال در یادگیری                                  | ۸       | ماهی کوچولو گفت: "خانم من نمی‌دانم شما فیلسوف و عالم به چه می‌گویید. من فقط از این گردش‌ها خسته شده‌ام و نمی‌خواهم به این گردش‌های خسته‌کننده ادامه بدم و الکی خوش باشم و یک دفعه چشم باز کنم ببینم مثل شماها پیر شده‌ام و هنوز همان ماهی چشم و گوش بسته ام.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                  |
| هویت بخشی از طریق اسطوره - های (گفتمان‌های) ملی و مذهبی | ۴۵ و ۳  | شخصیت ماهی به عنوان مبارز، منتقد و آگاه ماهی سیاه که رنگ سیاه نماینده‌ی قیام امام حسین و رنگ قرمز بیانگر شهادت و انقلابی گری است.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |
| تبدیل کودک به سوژه                                      | ۸       | ماهی کوچولو گفت:.... من خودم عقل و هوش دارم و می‌فهمم.... ماهی گفت: دست کم، باید فکر کنید که این آب از کجا به اینجا می‌ریزد و خارج از آب چه چیزهایی هست.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |
| مقابله با کژاندیشی                                      | ۱۰ و ۱۲ | پنجمی گفت: دنیای دیگری در کار نیست، دنیا همین جاست برگرد، ششمی گفت: اگر سرعقل بیایی و برگردی، آنوقت باورمان می‌شود که راستی راستی ماهی فهمیده‌ای هستی. دوستانش گفتند: تو ما را از خواب خرگوشی بیدار کردی، به ما چیزهایی یاد دادی که پیش از این حتی فکرش را هم نکرده بودیم.                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |
| خرق (مبارزه) با عادت‌ها                                 | ۳       | می‌خواهم بروم ببینم آخر جویبار کجاست. می‌دانم مادر! من ماه‌هاست تو این فکر که آخر جویبار کجاست و هنوز که هنوزست، نتوانسته‌ام چیزی سر در بیاورم. از دیشب تا حالا، چشم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام؛ آخرش هم تصمیم گرفتم خودم بروم، آخر جویبار را پیدا کنم.. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر، چه خبرهایی هست. نه مادر دیگر از این گردش‌ها خسته شده‌ام می‌خواهم راه بیفتم و بروم ببینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست.... من می‌خواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا پیر شوی و دیگر هیچ یا اینکه طور دیگری توی دنیا می‌شود زندگی کرد. |
| ثابت قدم در اهداف                                       | ۱۵ و ۳  | همسایه گفت: کوچولو ببینم تو از کی تا حالا عالم و فیلسوف شده‌ای و ما را خبر نکرده‌ای؟ ماهی کوچولو گفت: خانم نمی‌دانم شما عالم و فیلسوف به چه می‌گویید. من فقط از این گردش‌ها خسته شده‌ام و نمی‌خواهم به این گردش‌های خسته‌کننده ادامه بدهم و الکی خوش باشم و یک دفعه چشم باز کنم و ببینم مثل شماها شده‌ام و هنوز هم، همان ماهی چشم و گوش بسته‌ام که بودم.                                                                                                                                                                                                                      |
|                                                         |         | - ماهی سیاه کوچولو در برابر حرف‌های مادر و همسایه که حلزون را شماتت میکردند می‌گوید: مرا هم بکشید، چون من هم همان حرف‌ها را می‌زنم.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                           |
|                                                         |         | - یکی از ماهی ریزه‌ها گفت: چه میدانی مرغ سقا نشسته سر راه؟                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |
|                                                         |         | ماهی سیاه کوچولو گفت: این را هم می‌دانم.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |

|                                                                                                                                                                                                                                                                     |         |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>ماهی ریزه‌ها گفتند: با این همه، باز می‌خواهی بروی؟<br/>         ماهی سیاه کوچولو گفت: آره، هرطوری شده باید بروم.<br/>         ماه گفت: جهان خیلی بزرگ است، تو نمی‌توانی همه جا را بگردی.<br/>         ماهی سیاه کوچولو گفت: باشد تا هر جا که توانستم می‌روم.</p> |         |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        |
| نگرش منفی به خودخواهی                                                                                                                                                                                                                                               | ۱۴      | ماهی سیاه در مقابل کفچه ماهی‌ها می‌گوید: اگر نادان نبودید، می‌دانستید در دنیا خیلی‌های دیگر هم هستند که ریختشان برای خودشان خیلی هم خوشایند است! شما حتی اسمتان هم مال خودتان نیست.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |
| نگرش منفی به مکر و حيله                                                                                                                                                                                                                                             | ۳۳ و ۳۴ | می‌خواهد برای ماهی‌های ریزه، مکر مرغ سقا را فاش کند ماهی سیاه کوچولو گفت: "عقل از سرتان پریده اگر مارا خفه هم بکند، باز هم راه فراری پیدا نمی‌کنید گوش را نخورید. ماهی ریزه‌ها گفتند: تو این حرف را برای این می‌زنی که جان خودت را نجات بدهی وگرنه، اصلاً فکر ما را نمی‌کنی. ماهی سیاه گفت: پس گوش کنید راهی نشانتان دهم. من میان ماهی‌های بیجان، خودم را به مردن می‌زنم آن وقت ببینم مرغ سقا شما را رها خواهد کرد یا نه. اگر حرف مرا قبول نکنید، با این خنجر همه تان را می‌کشم یا کیسه را پاره پاره می‌کنم و در می‌روم و شما.....                                     |
| توجه به اتحاد و همبستگی                                                                                                                                                                                                                                             | ۲۲      | ماهی سیاه کوچولو گفت: اگر به حساب فضولی‌ام نمی‌گذاری، بگو ببینم ماهیگیر را چگونه به تنگ آورده اند؟ مارمولک گفت: آخر، نه که با همدن، همین که ماهیگیر تور انداخت وارد تور می‌شوند و تور را با خود می‌کشند و می‌برند ته دریا.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |
| توجه به امیدواری                                                                                                                                                                                                                                                    | ۳۸      | مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید اما من تا می‌توانم نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقت ناچار با مرگ روبه رو شدم که می‌شوم، مهم این است که زندگی یا مرگ من، چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد.....                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
| تأکید بر هوش و تعقل                                                                                                                                                                                                                                                 | ۲۲، ۳۳  | مارمولک گفت: خیلی‌ها گذاشته اند! آن‌ها حالا دیگر برای خودشان دسته‌ای شده‌اند و مرد ماهیگیر را به تنگ آورده‌اند..... ماهی سیاه گفت:..... بگو ببینم ماهیگیر را چگونه به تنگ آورده‌اند؟ مارمولک گفت آخر نه که با همدن، همین که ماهیگیر تور انداخت وارد تور می‌شوند و تور را با خودشان می‌کشند و می‌برند ته دریا.<br>ماهی سیاه گفت: پس گوش کنید راهی نشانتان دهم. من میان ماهی‌های بیجان، خودم را به مردن می‌زنم آن وقت ببینم مرغ سقا شما را رها خواهد کرد یا نه. اگر حرف مرا قبول نکنید، با این خنجر همه تان را می‌کشم یا کیسه را پاره پاره می‌کنم و در می‌روم و شما..... |
| توجه به روشنگری                                                                                                                                                                                                                                                     | ۴۵      | ماهی پیر قصه‌اش را تمام کرد و به دوازده هزار بچه و نوه‌اش گفت: دیگر وقت خواب است بچه‌ها بروید بخوابید. یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی سیاه کوچولو شب به خیرگفتند و رفتند و خوابیدند. مادر بزرگ هم خوابش برد؛ اما ماهی سرخ کوچولویی هرچه قدر تلاش کرد خوابش نبرد، شب تا صبح همه‌اش در فکر دریا بود                                                                                                                                                                                                                                                                   |

|                                                                |                                                               |
|----------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------|
| بهرنگی قهرمان داستان (ماهی سیاه کوچولو) را در سراسر داستان     | اطراف در نظر می‌گیرد او به تربیتی جمع‌گرا معتقد بود که گفتمان |
| در تمام تقابل‌هایی که با اقشار مختلف جامعه دارد، متفکر، با     | تربیتی جمع‌گرا باعث وفاق و همبستگی گروهی می‌شود. هدف          |
| دیالوگی انتقادی به نمایش می‌گذارد. گفتمانی که آگاهی و نقد از   | بهرنگی در ماهی سیاه کوچولو مقابله با هرگونه کژاندیشی، خرافات  |
| وضعیت موجود است و عدم‌پذیرش کورکوانه می‌باشد. اینکه فرد        | و تن دادن به هر خفتی توسط افراد جامعه هم عصر خود اوست او      |
| به‌عنوان فعالان اجتماعی با تجربیات و درک از خود می‌توانند جهان | می‌خواهد نظام تعلیم و تربیتی بنا نهد که نسل جوان آن بتواند در |
| اجتماعی و فرهنگی زندگی خود را تغییر بدهند و در نهایت           | برابر هرگونه خرافه‌پرستی که باعث عقب ماندگی است مبارزه        |
| به‌عنوان وجودی انسانی فعال مطرح شود به‌رنگی کودکان را          | کنند. او معتقد است شخصیت‌هایی را باید به‌عنوان الگوهای        |
| به‌عنوان سوبژه، شخصی با ذهنیت و برداشت‌های خود از جهان         | رفتاری برای کودکان در موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی آینده        |

سازماندهی کرد. استفاده از اسطوره‌ها و گفتمان‌های ملی و مذهبی چون امام حسین و انتخاب نمادین ماهی به عنوان قهرمان داستان همگی بیانگر الگوهای شخصیتی منتقد، مبارز و سازش ناپذیر است. ماهی سیاه کوچولو تلاش دارد به همراهان داستان بفهماند برای رسیدن به هدفش ثابت قدم است و از تصمیم خود بر نمی‌آید.

### محتوای انتقادی متن ماهی سیاه کوچولو

#### جدول ۶. محتوای انتقادی ماهی سیاه کوچولو

| محتوای انتقادی                                 | صفحه        | نمونه متنی                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |
|------------------------------------------------|-------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| آگاهی بخش به گروه عامه                         | ۲۰          | مارمولک جان! من ماهی سیاه کوچولویی هستم که می‌روم آخر جویبار را پیدا کنم. فکر می‌کنم تو جانور عاق و دانایی باشی، این است که می‌خواهم چیزی از تو بپرسم. مارمولک گفت: هر چه می‌خواهی رپس. ماهی گفت: در راه مرا خیلی از مرغ سقا و اره ماهی و پرندۀ ماهی‌خوار می‌ترسانند، اگر تو چیزی درباره‌ی این‌ها می‌دانی به من بگو "مارمولک گفت: اره ماهی و پرندۀ ماهی‌خوار این طرف‌ها پیدایشان نمی‌شود مخصوصاً اره ماهی که توی دریا زندگی می‌کند؛ اما سقائک همین پایین‌ها هم ممکن است باشند. مبادا فریبش را بخور و توی کیسه‌اش بروی. |
| گفتمان قهرآمیز با استبداد                      | ۳۳          | ماهی سیاه گفت: پس گوش کنی راهی نشانتان دهم. من میان ماهی‌های بیجان، خودم را به مردن می‌زنم آن وقت ببینیم مرغ سقا شما را رها خواهد کرد یا نه. اگر حرف مرا قبول نکنید، با این خنجر همه تان را می‌کشم یا کیسه را پاره پاره می‌کنم و در می‌روم و شما.....                                                                                                                                                                                                                                                                  |
| تقدم صلاح جامعه بر ارمان‌های فرد               | ۳۰          | شما زیادی فکر می‌کنید؛ همه‌اش که نباید فکر کرد. راه که بیفتیم، ترسمان به کلی میریزد. مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید؛ اما من تا می‌توانم باید زندگی کنم نباید به پیش مرگ بروم. البته اگر یک وقت ناچار با مرگ روبرو شدم- که می‌شوم مهم نیست؛ مهم این است که زندگی یا مرگ من، چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد.                                                                                                                                                                                           |
| الگوهای ملی و مذهبی                            | ۴۵ و ۱      | رنگ سیاه ماهی قهرمان داستان<br>رنگ قرمز ماهی پایان داستان                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |
| قطب‌بندی قدرت                                  | ۲۰، ۳ و ۹   | ماهی سیاه کوچولو، حلزون، مارمولک                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
| نقش ایدئولوژی کاذب (توجیه گر)                  | ۱۸ و ۵      | مادر خندید گفت: جویبار همین است که هست.... و به هیچ جایی هم نمی‌رسد..... دنیا همین جاست که ما هستیم، زندگی هم همین است که ما داریم.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |
|                                                |             | یکی دیگر از ماهی‌های برکه گفت: دنیا همین جاست، برگرد. قورباغه گفت:.... من آنقدرها عمر کرده‌ام که بفهمم دنیا همین است.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                  |
| نگاه فرا دست به فرودستان                       | ۳۲          | حضرت آقای مرغ سقا ما تعریف شما را زیاد شنیده‌ایم.... شرطان را بفرمایید قربان!                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          |
| نقش عقاید و باروهای مشترک در طبقه‌بندی مبارزین | ۱۲ و ۹ و ۳۷ | ماهی کوچولو دیگر با آن‌ها حرفی نداشت. چندتا از دوستان هم سن و سالش او را تا آبشار همراهی کردند.... ماهی سیاه کوچولو گفت: دوستان به امید دیدار! مرا فراموش نکنید.<br>ماهی سیاه کوچولو گفت: بس کن مادر! او رفیق من است.<br>در دریا به یک گله‌ی ماهی برخورد هزار هزار ماهی! از یکی‌شان پرسید: رفیق! من غریبه‌ام از راه دور می‌آیم، اینجا کجاست؟ ماهی، دوستانش را صدا زد و گفت: نگاه کنید! یکی دیگر..... بعد به ماهی سیاه گفت: رفیق به دریا خوش امدی!                                                                      |

|                                         |       |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
|-----------------------------------------|-------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ایدئولوژی مبارزه با استبداد             | ۲۰    | مارمولک جان! من ماهی سیاه کوچولویی هستم که می‌ورم آخر جویبار را پیدا کنم. فکر می‌کنم تو جانور عاقل و دانایی باشی، این است که می‌خواهم چیزی از تو بپرسم..... مارمولک گفت: هرچه می‌خواهی بپرس.... هیچ راهی نیست، مگر اینکه کیسه را پاره کند. من خنجری به تو می‌دهم که اگر گرفتار مرغ سقا شده این کار را بکنی                                                                                                                                                                                          |
| مبارزه با درد و خفقان                   | ۳     | مادر خیال می‌کند بچه‌اش کسالتی دارد که به زودی برطرف خواهد شد؛ اما نگو دردماهی سیاه، از چیز دیگری است.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |
| نقش مهم گروه عامه                       | ۱۰    | بچه مگه به سرت زده.... هیچ کس زیر پای من ننشسته.. سر آن بیچاره را زیر آب کردید.. فقط یک گوشمالی کوچولو می‌خواهد... تا کارش به جای باریک نکشیده، بغرستمیش پیش حلون... ماهی، خوب ورندازش کرد.... اصلا تو بی‌خود به در و دیوار می‌زندی می‌زنی.... دیگر خودت را به آن راه زن... می‌بخشی حرف حرف می‌آورد... ماهیگیر را به تنگ آوردند.                                                                                                                                                                    |
| نیاز به قهرمان متفکر و منتقد برای تغییر | ۴ و ۳ | به فکر فرو رفتن ماهی سیاه کوچولو:<br>چند روزی بود که ماهی کوچولو و فکری فکر و خیلی کم حرف می‌زد. با تبلی و بی‌میلی، از این طرف به آن طرف می‌رفت و بر می‌گشت و بستر وقتا هم از مادرش عقب می‌ماند.<br>ماهی سیاه کوچولو گفت: می‌خواهم بروم ببینم آخر جویبار کجاست. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر چه خبرهایی هست. مادر خندید و گفت: من هم وقتی بچه بودم خیلی از این فکرها می‌کردم. آخر جانم! جویبار که اول و آخر ندارد؛ همین است که هست! جویبار همیشه روان است و به هیچ جای هم نمی‌رسد.                 |
| تقد تفکرات کلیشه‌ای و محافظه کارانه     | ۶ و ۵ | ماهی سیاه کوچولو گفت: آخر مادر جان، مگر نه این است که هر چیزی به آخر می‌رسد؟ شب به آخر می‌رسد، روز به آخر می‌رسد؛ هفته ماه، سال... مادرش گفت: رفاقت ماهی و حلزون دیر نشنیده بودیم! ماهی کوچولو گفت: من هم دشمنی ماهی و حلزون نشنیده بودم، همسایه گفت: این حرف‌ها مال گذشته است". ماهی کوچولو گفت: شما خودتان حرف گذشته را پیش کشیدید. مادرش گفت: حقش بود بکشیمش (حلزون) مگر یادت رفته اینجا و اینجا می‌نشست چه حرف‌های می‌زد؟ ماهی سیاه کوچولو گفت: پس مرا هم بکشید چون من هم همان حرف‌ها را می‌زنم |
| اسطوره و روایسازی                       | ۲۱    | تو که داری خودت می‌میری، چطوری می‌خواهی ماهیخوار را بکشی، ماهی کوچولو خنجرش را نشان داد.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
| تصویرسازی خفقان                         | ۲     | شب چله بود، ته دریا، ماهی پیر دوازده هزار تا از بچه و نوه‌هایش را دور خودش جمع کرد و قصه می‌گفت: یک ماهی سیاه کوچولو با مادرش، در جویباری از دیواره‌های سنگی کوه بیرون می‌رد ته دره روان می‌شد، زندگی می‌کرد، خانه‌ی ماهی کوچولو پشت سنگ سیاهی، زیر سقف از خزه می‌خوابیدند، ماهی سایه کوچولو در حسرت دیدن ما، توی یک تکه جا".                                                                                                                                                                       |

خطرات و مشکلات پیش روی را برای او تشریح می‌کند و راه مبارزه با این مشکلات را نیز نشان می‌دهد. در واقع آگاهی‌بخشی گروه عامه می‌تواند از طریق حامی و الگوهای با ویژگی‌هایی مرتبط با آن صورت گیرد.

محتوای بعدی گفتمان قهرآمیز با استبداد است. داستان ماهی سیاه کوچولو نشان می‌دهد که تنها در صورت مبارزه قهرآمیز با حکومت‌های استبدادی می‌توان پیروز شد و بساط استبداد را برچید. بهرنگ قهرمان داستان را فدای آرمان‌هایش می‌کند، آرمانی

در جدول بالا به بررسی محتوای انتقادی در اثر ماهی سیاه کوچولو صمد بهرنگی پرداختیم. اولین مفهوم آگاهی‌بخشی به گروه عامه است. نویسنده که وضعیت جامعه را متأثر از نفوذ طبقه فرادست و ایدئولوژی مربوط به آن‌ها می‌دانست به دنبال راه چاره‌ای در خارج از این فضای اجتماعی مسخ شده می‌گردد. بهرنگی قهرمان داستان را با مارمولک آشنا می‌کند به عنوان موجودی که در بیرون آب زندگی می‌کند. با مشخصات دانا، عاقل و با تجربه که به نظر می‌رسد مناسب‌ترین گزینه برای اداره راه است. مارمولک

که در آن صلاح جامعه را می‌بیند و مرگ را اگر بتوانند در دیگران تأثیر داشته باشد را با آغوش باز می‌پذیرد.

مفهوم مهم بعدی الگوسازی ملی و مذهبی در این اثر است که نویسنده برای بیان انتقادهای خود به وضعیت جامعه از آن استفاده می‌کند. ماهی سیاه که رنگ سیاه در فرهنگ ایرانی یادآور و نماد عزاداری و در شیعه با قیام امام حسین(ع) همسو است و ماهی رنگ قرمز که رنگ قرمز نشان‌دهنده شهادت و انقلابی‌گری نیز است.

نویسنده در کتاب خود به قطب‌بندی‌هایی از قدرت اشاره نموده است. نویسنده شخصیت‌های داستان را در دو قطب تقسیم‌بندی می‌کند. در یک قسمت شخصیت‌هایی مانند: مرغ سقا، ماهی‌خوار، خرچنگ، قورباغه و ماهیگیر به‌عنوان نماینده گروه استبداد و در گروه دیگر شخصیت‌های مثل: ماهی سیاه کوچولو، حلزون، مارمولک و دو گروه فرعی به‌عنوان نماینده قشر روشنفکر و مبارزه مثل ماهی‌های ریز و گروه فرعی دیگر گروه جاهل و بی‌خبر همان توده بزرگ ماهی‌ها که بواسطه ترس از قدرت ظالمان ناخواسته آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و زندگی طولانی و توان با آرامش در بی‌خبری و جهل را برگزیده‌اند.

نویسنده در مقابل مصمم و قاطع بودن ماهی سیاه کوچولو(قهرمان داستان) در مسیر رسیدن به مقصد از گفتمان‌های مربوط به ایدئولوژی کاذب و توجیه‌گیر نیز استفاده می‌کند که نماینده ایدئولوژی طبقه سلطه‌گر است. از گفتمان‌هایی که در بین شخصیت‌های داستان رابطه قدرت را نسبت به اوضاع اجتماعی نشان می‌دهد، خطاب ماهی‌های ریزه به مرغ سقا است که این طرز خطاب فرودستان با فرادستان است. نویسنده از دو واژه دوست و رفیق برای تقسیم‌بندی افراد مقابل ماهی سیاه کوچولو استفاده می‌کند. رفیق: کسی که دارای باورها و عقاید مشترکی باشند حتی ممکن است هیچ برخورد و یا رابطه عاطفی هم نداشته باشند. دوست: بیشتر جنبه عاطفی در آن مدنظر است.

جنبه استعاری شخصیت مارمولک که از بیرون جامعه به کمک قهرمان داستان می‌آید، به او خنجری می‌دهد و از خطرات پیش رو آگاه می‌سازد؛ ایدئولوژی که تنها راه مبارزه با استبداد را مبارزه مسلحانه می‌داند. او در آغاز داستان نویسنده مسائل و رنج‌های وارده بر قهرمان داستان را به‌صورت درد بازنمایی می‌کند با درد نمی‌توان با گفتگو برخورد کرد با درد باید مبارزه کرد و آن را ریشه کن نمود. استفاده از الفاظ عامیانه در گفتمان‌ها که توجه به گروه عامه را نشان می‌دهد و نه فقط خاصه طبقه روشنفکر و تحصیل کرده است.

نویسنده برای ایجاد قهرمانی متفکر که باید بر این مشکلات و مصائب غلبه کند او را وارد گفتگویی با اطرافیانش می‌کند و پیروزی در این جدل او را منتقد، باهوش و متفکر جلوه می‌دهد. اشتیاق قهرمان داستان به نقد تفکرات کلیشه‌ای و محافظه کارانه غلبه دارد و در این راه نه از طرد شدن از جامعه و ترک خانه می‌ترسد و نه از مرگ. او می‌داند عاقبت این مبارزه ممکن است مرگ باشد زیرا به خوبی از سرنوشت حلزون که هم عقیده او بود خبر داشت.

اسطوره‌ها و رؤیاها هر دو در قلمرو نمادهايند. هم اسطوره و هم رؤیا به زبانی پیچیده و چند سویه رازآلود که زبان نمادهاست با ما سخن می‌گویند و نهفته‌هایشان را بر ما آشکار می‌سازند. نمادهای رؤیا بیشتر نمادهایی هستند که ناخودآگاه فردی آن‌ها را می‌آفریند و نمادهای اسطوره به یکبارگی نمادهایی که از ناخودآگاه تباری و ناخودآگاه جمعی بر می‌آیند. داستان ماهی سیاه کوچولو اشاره به اسطوره مهر دارد. پیروان مهر اعتقاد داشته‌اند که این خدا یا جوانی بوده که از دورن آب متولد می‌شود و نشانه‌هایی را که نمودار وظیفه اوست با خود دارد؛ خنجری که با آن روزی گاونر را خواهد کشت (20). داستان ماهی سیاه کوچولو با شب چله بود، آغاز می‌شود که در سنت‌ها، آیین‌های شبچله را با آیینهای مربوط به مهر ارتباط می‌دهند (2). شب یلدا یا همان شب چله

شب زایش مهر یا خورشید است، شب تاریکی و طولانی که از آن پس کوتاه و خورشید بیشتر در آسمان است.

تصویرسازی خفقان از طریق شبیه‌سازی فضای طبیعی به فضای اجتماعی. این شرایط طبیعی خفقان را به ذهن هر خواننده‌ای منتقل می‌کن، فضایی که باعث شده از بین ده هزار خمی که مادر ماهی سیاه کوچولو گذاشته، فقط او زنده بماند. انتخاب واژگانی چون شب، دیوارسنگی، سنگ سیاه، سقف و حسرت هم به خوبی این شبیه‌سازی را نشان می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

تحلیل محتوای متون ادبی بر اساس مباحث روانشناختی باعث می‌شود بسیاری از رفتارهای شخصیت‌های قصه و داستان درک و حتی توجیه شوند. آگاهی از نظریه‌های روانشناختی می‌تواند زاویه دید جدیدی فراروی خواننده قرار دهد و مثلاً شخصیت‌های منفی قصه را افرادی بیمار بداند و با این دید برداشتی متفاوت از عملکرد شخصیت آن‌ها داشته باشد. بررسی این آثار با توجه به مباحث روانشناختی همچنین می‌تواند غنای متن را نشان دهد و ما را به عمق انگیزه‌های شخصیت‌های قصه رهنمون سازد. به نظر می‌رسد با پیوند عمیقی که ادبیات معاصر با روان‌شناسی دارد، در داستان‌ها می‌توان عناصر و مؤلفه‌های روان‌شناسی یونگ را دریافت.

داستان ماهی سیاه داستان تلاش قهرمانی برای سفر به دنیای درون برای رسیدن به شناخت عمیق خویشتن و درک درست از هستی است. او با ظهور الگوهای معصوم، یتیم، جنگجو و حامی، از جویبار عزیمت می‌کند و با گذر از آبشار به مرحله‌ی تشرف قدم می‌نهد تا با آزمون‌هایی روبه‌رو شود. در این مرحله با ظهور جوینده، ویرانگر روان او رشد می‌کند تا لایق دیدار با سایه گردد. سپس، با گذر از شکم نهنگ می‌تواند با آنیما دیدار کند و با نجات او از شکم نهنگ به حیاتی تازه دست یابد. اگر راوی داستان را ماهی سیاه بازگشته از سفر پنداریم، به این نتیجه می‌رسیم که فرزانه هم در وجود ماهی پیر فرصت ظهور نیافته است.

از مهم‌ترین نظریات یونگ تحلیلی مبتنی بر برجسته‌سازی ناخودآگاه جمعی و کهن الگوهاست. بر مبنای آن، کهن الگوها سفر مخاطره‌آمیز قهرمانی را در سه مرحله (آماده شدن برای سفر، آغاز سفر اسطوره‌ای و بازگشت از سفر) در گرو هدایت و ارشاد آرکی تایپ‌های خود در وجود بشر در جهت روند فرآیند تفرد معرفی نمودند.

در قصه‌ی ماهی سیاه کوچولو این روند با حضور کهن الگوها به وضوح دیده می‌شود. می‌توان گفت بهرنگی کوشیده است کنش‌های شخصیت‌های خود را در تناسب و سنخیت شخصیتی آنان هدایت نماید و سیر سفر قهرمانی را مطابق با مبانی فکری یونگ پی بگیرد. بهرنگی با نشان دادن اوضاع فکری و روانی خود در قالب قصه‌ی ماهی سیاه کوچولو، کمابیش تلاش خود را برای رسیدن به خودآگاهی محض و کمال به خواننده نشان می‌دهد؛ هرچند پایانی جز مرگ برای شخصیت اصلی قصه رقم نمی‌زند، اما می‌تواند تلنگری به جامعه باشد. این نکات نشان‌دهنده‌ی این مهم می‌باشد که می‌توان با بهره‌گیری از کهن الگوهای شخصیتی و توجه به سفر قهرمان درون به تحلیل و تفسیر متون ادبی پرداخت و مفاهیم اصلی مکنون در آن‌ها را آشکار ساخت.

فرآیند فردیت فرآیندی است که در طول زندگی شخصی به تدریج تکامل می‌یابد. کامل شدن به معنای آشتی کردن با آن جنبه‌هایی از شخصیت است که به حساب آورده نمی‌شوند؛ جنبه‌هایی که غالباً، ولی نه همیشه جنبه‌های پست شخصیت‌اند. شخصی که واقعاً در جست‌وجوی کمال باشد، از طرفی نه قادر است خود را به قیمت سرکوب ناآگاه توسعه دهد و نه می‌تواند در حالتی کم و بیش ناآگاه به زندگی ادامه دهد. به اعتقاد یونگ "خود" انسان در بدو تولد هنوز به‌طور کامل شکل نگرفته است، بلکه به مرور زمان و در طی فرآیند تفرد به مرحله‌ی کمال نزدیک می‌شود. فرآیند فردیت اساساً فرآیندی شناختی است؛ یعنی اگر فرد بخواهد شخصیتی کاملاً متعادل داشته باشد باید روندی خاص را طی

کند (گورین ولفرد و دیگران، ۱۳۷۰). این روند خاص باید به گونه‌ای باشد که استقلال "خود" در میانه‌ی دو قلمرو ناخودآگاه و خودآگاه تأمین گردد. ماهی سیاه کوچولو استقلال خود را حفظ می‌کند و پیوسته در حال انتقال ناخودآگاه به خودآگاه است. ماهی سیاه کوچولو با توجه به توانایی‌ها و حس برتری جویی و رهایی از شرایطی که در خانه دارد تصمیم می‌گیرد در زندگی خود تحولی ایجاد کند و در مسیر کشف و رسیدن به دریا می‌رود. ماهی سیاه کوچولو برای رسیدن به چنین دنیایی همه‌ی مشکلات را با جان و دل پذیرا می‌شود. همیشه در افسانه‌ها، جستن سرنوشت، قهرمان داستان را به سوی کامیابی و پختگی می‌رانند. در واقع جدایی از جویبا و خانواده و روانه شدن به سمت دریا، روند و کنشی است از ناخودآگاهی به خودآگاهی.

با تحلیل روان‌شناسانه‌ی قصه‌ی ماهی سیاه کوچولو بر اساس نظریه‌ی فرآیند فردیت یونگ به این نتیجه رسیدیم، تأثیر ناخودآگاه جمعی روان بر داستان‌های کودکان در نگاه اول چندان روشن نیست؛ ولی در ژرف ساخت وجود این داستان‌ها، نشانه‌هایی از پیوند عمیق آن‌ها با شخصیت روانی و ناخودآگاه جمعی دیده می‌شود. ماهی سیاه کوچولو به‌عنوان قهرمان، در پی رسیدن به فردیت پای در سفر نهاده و از دشواری‌هایی که برایش پیش می‌آید می‌گذرد و خود را فدای دیگران می‌کند.

ماهی سیاه کوچولو به‌عنوان شخصیت اصلی داستان دارای شخصیتی است که در مسیر رشد و فردیت قدم برمی‌دارد شخصیتی مبارز، منتقد و آگاه است.

قهرمان، مفهومی روانشناختی دارد که می‌کوشد عناصر درونی شخصیت خود را کشف و به ثبات رساند (21). قهرمان برای بالشی روانی و اجتماعی و درآمدن به گروه اجتماعی، ناگزیر است تا یک قدمی مرگ برود و از نزدیک آن را درک نماید و بازآید که به این نوع عمل، پاگشایی می‌گویند. در ساده‌ترین تعریف پاگشایی، می‌توان گفت: که آیین پاگشایی یا آشنا سازی، یعنی پس پا نهادن

آزمون‌های سخت و دشوار، برای جدا شدن از مرحله‌ی کودکی و رسیدن به مرحله‌ی پختگی و بلوغ (21). شاید رایج‌ترین آیین پاگشایی قهرمان، ستیز او با هر عنصر زیانبار بیرونی، چون: انسان، دیو، اژدها، طبیعت سخت و ... قهرمان، برای رسیدن به سختگی و پختگی روانی و اجتماعی، از رزمی قهرمانانه؛ ناگزیر است.

در این داستان، ماهی سیاه نقش نقش قهرمان را دارد. قورباغه، خرچنگ و شخصیتی ضدقهرمان است زیرا ضد قهرمان شخصیتی منفی در تقابل با قهرمان دارد. در داستان ماهی سیاه کوچولو هر عامل که مانع رسیدن اولدوز به آرزوهایش و باعث سلب آرامش از وی می‌شود به‌عنوان نمادی از کهن الگوی سایه به شمار می‌آیند. کهن الگوی سایه تبلوری از نیروهای اهریمنی است. در باور یونگ: شیطان یکی از صورت‌های دیرینه‌ی سایه است که جنبه‌ی خطرناک نیمه تاریک و ناشناخته‌ی انسان را نشان می‌دهد (15). کسی که به تسخیر سایه‌ی خود درآید همواره در پرتو خویش می‌ایستد و در دام خود فرو می‌افتد و در هر فرصتی می‌کوشد تا بر دیگران اثر منفی بگذارد. بر اساس این گفته‌ها و کنشی که بین مادر ماهی، کفچه ماهی و همسایه در داستان ماهی سیاهی کوچولو ازخود نشان داده است می‌توان گفت که نمایانگر کهن الگوی سایه هستند.

در شرح کهن الگوی پیر خرد باید گفت که این پیر راهنما و مشاور و گاهی هم به‌صورت استاد و منجی بر فرد ظهور پیدا می‌کند که دستیار و یاریگر وی است. به باور نگارنده، با توجه به خصوصیات که در کهن الگوی پیر خرد نهفته است؛ می‌توان گفت مارمولک نمونه‌ای از این که الگو است. چهره‌ی پیر دانا معمولاً در هیئت ساحر، طبیب، روحانی، معلم، استاد، پدر بزرگ و یا هرگونه مرجعی ظاهر می‌شود که مبین تفکر، بصیرت، ذکاوت، درایت و الهام است. همواره در وضعیتی ظاهر می‌شود که اتخاذ تصمیم و برنامه‌ریزی و امثال آن ضروری است و شخص به تنهایی توانایی آن را ندارد. در این صورت حضور پیر دانا با تأملی از سر بصیرت

یا فکری بکر و به عبارت دیگر، کنشی روحی و یا نوعی عمل خود به خود درون روانی، می‌تواند شخص را از مخمصه برهاند (15). پیرخرد یک حامی راهدان است که می‌تواند فرد را از غم برهاند و این ویژگی وی دقیقاً منطبق است با تسلی بخشیدن مارمولک و به آرامش خواندن.

پیر دانا را زمانی می‌یابیم که قهرمان در وضعیتی دشوار و چاره ناپذیر قرار دارد و تنها تأملی آگاهانه یا کنشی روحی، می‌تواند ناجی او باشد؛ پس این معرفت به شکل اندیشه‌ای مجسم، یعنی در قالب پیر دانا جلوه می‌کند: یونگ پیر دانا را تصویری ذهنی و ازلی در ناخودآگاه جمعی انسان می‌داند؛ تصویری که نمودی از خویشتن است و هرگاه که زندگی حالتی تک جنبه‌ای و کاذب پیدا کند، به گونه‌ای غریزی و به شکل پیر فرزانه و طبیعی درد آشنا آشکار می‌شود.

در قصه‌ی ماهی سیاه کوچولو، بر اساس نظریات یونگ کهن الگوی خود یا خویشتن و چگونگی رسیدن ماهی سیاه کوچولو به فرآیند فردیت مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است. همچنین سفر قهرمان درون در شخصیت ماهی سیاه کوچولو تحلیل شده است. با توجه به این بررسی‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که ماهی سیاه کوچولو توانسته است مسیر رسیدن به خودآگاهی و فردیت را به خوبی طی کند. وی نمونه‌ی بارز شخصیتی مبارز و جست‌وجوگر در پیگیری و رسیدن به هدف و غایت زندگی می‌باشد.

در مورد گفتمان انتقادی در کتاب ماهی سیاه کوچولو می‌توان به این نکته اشاره نمود که نویسنده با استفاده از نمادگرایی به بیان قطب‌بندی قدرت پرداخته است که یکسر ماهی سیاه کوچولو، خرچنگ و مرغ ماهی‌خوار قرار دارند. گروه اول نماد مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و منتقد گروه دوم حافظان وضع موجود هستند.

در واقع نویسنده با استفاده از اسطوره و رؤیاها به بیان این نکته پرداخته است که بهترین الگو همان گفتمان ملی و مذهبی است همانجایی که اسطوره‌های ملی و مذهبی به کمک قهرمان داستان

می‌آیند تا به حقانیت هدف خود مشروعیت داده و همچنین راه رسیدن به هدف را هموار و بر مشکلات غلبه کند. در داستان ماهی سیاه کوچولو اسطوره مهر، قیام امام حسین همه حماسه‌های ملی و مذهبی در پیشبرد اهداف نویسنده هستند.

در واقع نویسنده با استفاده از آگاهی عامه مردم و نقد ایدئولوژی توجیه‌گر و نقشی که افراد مهم به‌عنوان حامی و همراه در آگاهی‌سازی افراد دارد به نقد جامعه پرداخته است. در واقع در کتاب ماهی سیاه کوچولو هدف تعلیم و تربیت و ایجاد شناخت و آگاهی و پرورش افرادی منتقد و آگاه است. که این آگاهی و شناخت در کتاب ماهی سیاه کوچولو از طریق درگیر شدن در مسائل اجتماعی و مقابله با ایدئولوژی توجیه‌گر که ناشی از نظام حاکم و نماینده آن افراد فرادست جامعه است.

نویسنده با استفاده و معرفی الگوها و گفتمان‌های اسطوره‌ای به‌عنوان قهرمان در پی معرفی الگوهای رفتاری موجه در نظام تعلیم و تربیت است. نکته تربیتی دیگر توجه به جمع‌گرا بودن تربیت است اینکه ما با جامعه الگو مواجهیم نه افراد. تربیت افراد در جامعه‌ای که افراد به‌عنوان الگو و اسطوره معرفی می‌شوند خودی خود تنها اتفاق نمی‌افتد و در اجتماع به تعالی خواهد رسید. افراد به تنهایی قادر نخواهند بود به مقاصد خود برسند. انسان به‌صورت جمعی هویت می‌یابد و هر فرد باید به جامعه بپیوندد تا هویت و شناخت خود را در نظام اجتماعی جل کند و همه شکوه گذشته و آینده امت را در خود تجمع کند. در داستان ماهی سیاه کوچولو در واقع قهرمان این داستان‌ها و اسطوره‌هایی که در داستان معرفی می‌شوند برای آن است که جامعه و انسان‌ها هویت خویش را شکل دهند و آن را تثبیت و ارزش‌های مختلف به وسیله آن الگوها و گفتمان‌های اسطوره در خود نهادینه کنند. در واقع آن‌ها نقش پیش‌تازان جامعه دارند. این گفتمان اسطوره‌ای و الگوهای ملی و مذهبی همگی تأکید بر جمع‌محور و جمع‌گرایی دارد. در واقع گفتمان‌های تربیتی و انتقادی در این اثر بیان‌کننده و آشکارکننده

می‌بود در تربیت نسلی آگاه، منتقد و انقلابی نقش مهمی را ایفا کند. در واقع محتوای کتاب‌ها و داستانها می‌توانست به‌صورت غیرمستقیم در تغییرات بزرگ جامعه نقش مهمی ایفا کند.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

### EXTENDED ABSTRACT

The psychological analysis of *The Little Black Fish* by Samad Behrangi through the lens of Jungian discourse demonstrates how children's literature can transcend its apparent simplicity and serve as a symbolic narrative of individuation. Childhood and adolescence are widely recognized as foundational periods in personality formation, with stories functioning as formative tools in shaping values, emotional resilience, and social awareness. Although children may approach these tales as sources of entertainment, literary critics emphasize that their symbolic and philosophical layers invite broader interpretations (1). *The Little Black Fish* represents not only a fable for young readers but also a metaphorical exploration of existential and ideological concerns. This is why Behrangi's tale, embedded in the socio-political struggles of his era, reflects both the aspirations of marginalized classes and universal archetypal themes. Scholars have emphasized dialogue, narration, and symbolic meaning as core structural devices in the story. For instance, Masboob highlights dialogue as a fundamental compositional

مبانی اندیشه‌ای حاکم بر شکل‌گیری آن دوره از جامعه را دارد. در واقع افکار و محتوای انتقادی و تربیتی نویسنده کتاب موضع او در مقابل ایدئولوژی طبقه حاکم بود. ایدئولوژی که بیان‌کننده حفظ وضع موجود نبود و بر ملاکننده تغییر از طریق افراد آگاه، متفکر و منتقد و گاه‌ها همراه با شیوه قهر آمیز است.

با توجه به آنکه تعلیم و تربیت در صورتی می‌تواند مفید و موثر باشد که همراه با برنامه‌ریزی در سنین پایین صورت گیرد در واقع تحلیل بیان نکات تربیتی در کتابی که مخاطبان آن گروه سنی کودک feature, linking *The Little Black Fish* with broader religious and ethical teachings while noting both convergences and divergences with Islamic instruction (2). Other researchers, such as Moghadam, foreground the story's critical discourse analysis, showing how educational and ideological motifs are inseparable from Behrangi's commitment to opposing domination and despotism (3). Thus, while the story belongs to the canon of Iranian children's literature, its allegorical dimensions, grounded in Jungian archetypes, universalize its appeal and significance.

In the scholarly tradition of narrative analysis, critics such as Shokati have applied Gérard Genette's narratology to highlight structural features such as order, frequency, and perspective in *The Little Black Fish* (4). Such narratological insights emphasize that even a children's fable can employ sophisticated literary devices that encode layers of meaning. Other scholars like Norouzi have approached the symbolism of color, particularly the blackness of the fish, through hermeneutic frameworks, linking the narrative to anti-

colonial liberation struggles of the 1960s and 1970s (5). These interpretations underscore that Behrangi's choice of symbolism cannot be dismissed as accidental or simplistic but rather reflects deliberate socio-political positioning. Mozaffari, moreover, categorizes the variety of characters in the tale, showing how Behrangi employs both direct and indirect characterization to dramatize social typologies (6). From another perspective, Va'ez applies existentialist philosophy to argue that the story embodies a narrative of active transformation, resonating with the child's cognitive and developmental processes (7). Taken together, these scholarly contributions illustrate the multiplicity of interpretive possibilities that converge upon the tale, thereby justifying a Jungian reading that situates the fish's journey within the psychological process of individuation.

Samad Behrangi's biography provides crucial context for understanding the ideological underpinnings of his work. Born in Tabriz in 1939 into a working-class family, he became a teacher and social critic whose stories often functioned as unofficial manifestos for revolutionary groups (8). Despite his sympathies for leftist ideologies, Behrangi did not officially affiliate with political organizations, instead channeling his discontent with injustice into educational and literary efforts. He was critical of educational materials that failed to reflect the lived realities of rural and marginalized children, seeking instead to provide practical guidance and

foster empowerment (10). His tragic death by drowning in 1967 was quickly mythologized by intellectuals and revolutionaries, with some accusing the state of orchestrating his murder, though others later refuted these claims (9). Regardless of the controversies surrounding his death, his stories endured as ideological and literary touchstones. Works like *The Little Black Fish* became rallying points for political movements and retained their symbolic resonance long after Behrangi's passing (12). Thus, to situate *The Little Black Fish* within Jungian discourse is not merely a literary exercise but also an exploration of how archetypes intersect with historical realities, shaping both personal and collective consciousness.

Jung's analytical psychology provides a conceptual framework through which *The Little Black Fish* can be reinterpreted as a story of individuation. Jung, who diverged from Freud by conceiving of libido as a generalized life energy rather than exclusively sexual, posited a tripartite psyche consisting of the conscious mind, the personal unconscious, and the collective unconscious (16). Within the collective unconscious reside archetypes—primordial images and patterns inherited across generations—which manifest in myths, dreams, and stories (15). Archetypes such as the Shadow, the Anima, the Child, and the Self are particularly relevant for Behrangi's narrative. For example, the Shadow is embodied in the mother fish, the neighbors, and other characters who discourage or

ridicule the Little Black Fish's quest, representing the regressive forces of conformity and fear. The Anima emerges in the encounter with the crying little fish, symbolizing integration and rebirth (17). The archetype of the Self becomes visible in the protagonist's unwavering pursuit of the stream's end and the sea, symbolizing the quest for wholeness and transcendence. The process of individuation, as Jung theorized, involves reconciling these archetypal tensions and integrating unconscious material into conscious awareness. Behrangi's fish thus embodies not only a political revolutionary but also a psychological hero, whose journey mirrors the universal struggle for authenticity and self-realization (14).

The methodological design of this study, rooted in discourse analysis, underscores the value of qualitative interpretation in unveiling symbolic layers within literary texts. Rather than relying on quantitative measures, discourse analysis attends to the interplay of language, context, and ideology, positioning the text within broader cultural and psychological frameworks (18). By employing textual analysis as the unit of study, the research foregrounds how narrative strategies, symbolic codes, and archetypal motifs work together to construct meaning. Saei emphasizes that in discourse analysis, the text itself becomes the respondent, allowing the researcher to extract latent meanings embedded within linguistic and symbolic choices (19). This approach aligns

seamlessly with Jungian analysis, as both emphasize uncovering the hidden, unconscious dimensions of meaning. Moreover, the use of archival and secondary sources complements the textual focus, situating Behrangi's story in dialogue with broader literary, cultural, and psychological traditions (2). Thus, the study not only enriches the understanding of *The Little Black Fish* but also illustrates how qualitative interpretive methods can illuminate the archetypal underpinnings of literature.

The findings demonstrate that *The Little Black Fish* embodies multiple archetypal patterns central to Jung's theory. The Anima is revealed in symbolic encounters that lead to transformation and renewal; the Shadow manifests both internally and externally as obstacles to growth; the Child appears in its various forms, including the Orphan, the Innocent, and the Eternal Child, reflecting stages of vulnerability, curiosity, and transcendence. The protagonist's journey conforms to the archetypal hero's stages: departure from the familiar pond, initiation through trials and dangers, and symbolic return through sacrifice, ensuring continuity for future generations. The fish's refusal to accept a stagnant life epitomizes the quest for individuation, which requires confronting fear, integrating contradictions, and striving for wholeness (17). Moreover, the narrative's ending, though tragic in literal terms, represents symbolic immortality, as the fish's sacrifice ensures that others continue the

quest. This aligns with Jung's emphasis on transcendence and the collective significance of individual growth. By situating Behrangi's tale within this framework, the study affirms that *The Little Black Fish* is not only a socio-political allegory but also a profound psychological parable that continues to resonate across cultural and temporal boundaries.

In conclusion, the extended analysis of *The Little Black Fish* through Jungian psychological discourse reveals the story's multilayered complexity as both a children's fable and a symbolic narrative of individuation. While rooted in the socio-political context of Behrangi's Iran, the tale transcends its immediate historical setting by engaging universal archetypes such as the Shadow, the Anima, and the Self. Its protagonist's journey epitomizes the search for authenticity, wholeness, and freedom, resonating with both individual psychological development and collective struggles against oppression. Through discourse analysis, the study highlights the symbolic richness of Behrangi's narrative, demonstrating how the story continues to invite diverse interpretations and maintain its relevance in literary, psychological, and cultural domains.

## References

1. Babaali M. Analysis and Critique of Citizenship Culture Elements in Stories and Tales of Persian Reading Textbooks for Elementary School. *Scientific Research Journal of Children's Literature Studies*. 2018;9(1).

2. Masboog SM, Golzar Khoshesteh A. Comparative Analysis of Dialogue in "The Little Black Fish" and "Al-Hadiqah al-Ajmal" Stories with Emphasis on Religious Teachings. *Arabic Literature*. 2018;10(1):19-35.
3. Moghadam A, Karimi MH, Sahra Gerd R, Shahsani S. Critical Discourse Analysis of Samad Behrangi's "The Little Black Fish". *Scientific Quarterly of Persian Language and Literature*. 2019(54).
4. Shokati S, editor Narrative Analysis of "The Little Black Fish" Based on Gérard Genette's Narrative Theory. Second International Conference on Research in Behavioral and Social Sciences; 2015.
5. Norouzi A, Jamali A, Nejati-Jozeh M. A Different Meaning of the Color Black in "The Little Black Fish". *Semi-Annual Journal of Children's Literature Studies*. 2019;10(2).
6. Mozaffari S, Ashouri R, Mohammadian M, editors. Analysis of Character Types in Samad Behrangi's "The Little Black Fish". Sixth National Conference on Modern Studies and Research in Humanities, Management, and Entrepreneurship in Iran; 2018.
7. Va'ez B, editor Analysis of "The Little Black Fish" Based on Existential Philosophy. Sixth National Literary Text Research Conference: A Fresh Look at Contemporary Fiction; 2018.
8. Barkhordari R, Madani SH. Qualitative Content Analysis of Samad Behrangi's Stories to Explore the Possibility of Extracting Educational-Critical Themes. *Family and Research Quarterly*. 2016;13(1):93-116.
9. Akbaryani MH. Contemporary Iranian Literature Oral History Collection. Tehran: Roznegar; 2004.
10. Dehghan A, Amiri V. Analysis of Narrative Elements in "24 Hours Sleep and Wakefulness" by Samad Behrangi. *Allegorical Research Quarterly in Persian Language and Literature*. 2015(23):106-79.
11. Samaei A. Roots and Enduring Thoughts - Samad Behrangi's Stories. Tehran: Honar Parineh; 2010.
12. Valipour A, Hemmati R. In Search of an Ideal Perfection; Comparative Analysis of Samad Behrangi's "The Little Black Fish" and Richard Bach's "Jonathan Livingston Seagull". *Scientific Research Journal of Children's Literature Studies*. 2017(16):158-41.
13. Asadi A, editor Analysis of Archetypal Concepts in Jungian Analytical Psychology from the Perspective of the Quran, Nahj al-Balagha, and the Teachings of Islamic Religious Leaders. Third International Conference on Recent Innovations in Psychology, Counseling, and Behavioral Sciences; 2016.

14. Ordobadi A. Analytical Psychology School of Carl Gustav Jung. Tehran: Pahlavi University; 1975.
15. Jung CG. Memories, Dreams, Reflections. Mashhad: Behnashr; 2008.
16. Schultz DP, Sidney Ellen S. A History of Modern Psychology. Tehran: Doran Publishing; 1999.
17. Ahmadi F, Nikvarz Y. Examining Jung's Individuation Process in the Story "The Little Black Fish" by Samad Behrangi. 2011.
18. Qajari HA, Nazari J. Application of Discourse Analysis in Social Research. Tehran: Sociologists Publishing; 2013.
19. Saei A. Research Methodology in Social Sciences; Critical Rationality Approach. Tehran: SAMT; 2008.
20. Dadvar A, Mansouri E. Introduction to Myths and Symbols of Iran and India in Ancient Times. Tehran: Alzahra University and Kalehor; 2011.
21. Franz M-Lv. The Individuation Process in Fairy Tales. Tehran: Sherkat Sahami Enteshar; 2004.